

پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک

پاسخ

به

«مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی»

مقدمه:

بود - که مضمون تاریخی آن در رابطه با عملکرد عنصر پیشرو، تئوری سالهای
په چلی صرف الگوسازیهای مبتذل آن هم در حرف و نامر عمل، حرافیها
و لفاظیهای پرفسور مآبانه و... حساب می آید، برای مسعود و بطور کلی سازمان
ما در بدو تولد آن اصل بر این بوده است که حتی اگر لازم باشد که در رابطه
با تغییر واقیعت، قانونمندیهای جدیدی، عرضه شود، بگذار عرضه گردد، باید
که جورانه اقدام به «کشف» آنها کرد رفیق مسعود در این زمینه تا بدانجا پیش
میرود که برخی از اصول کهنه را زیر پا می گذارد و «اصول ابتدایی» و شیوه
های «نوین» را جایگزین آن میسازد.

رفیق از ضرورت حزب آغاز می کند اما پس از مدتی تلاش بر پاسخگویی
به این نیاز، بدانجا میرسد که امکان ایجاد حزب بمعنی کلاسیک آن را در
شرایط عملکرد سرمایه داری وابسته در ایران نه تنها ناممکن بلکه حتی عملاً آن
را تا حدی نفی الزام تاریخی اش پیش میبرد. در سال ۴۸ رفیق و همزمانی
مبارزه مسلحانه را یادگرگی که از آن ارائه می کردند، شیوه اصلی و تنها شیوه
صحیح مبارزه عناصر پیشرو برای درهم شکستن عوامل بازدارنده رشد و اعتلاء
جنبش توده ای و بطور کلی تنها شیوه مبارزه برای آماده سازی ذهنیت توده ها و
پسج و تشکل بخشیدن به آنها درحول سازمان سیاسی - نظامی به منظور درهم
شکستن ماشین جنگی امپریالیسم و قدرت سرکوب دولت وابسته به آن، طرح
و خود قاطعانه اقدام به صلی کردن آن نمودند.

اما مسعود حتی در چهارچوب سیستم فکری که ارائه می داشت و از آن
دفاع می نمود بسیار هوشیارانه برخورد می کرد، از نظر او «ضرورت عمل»
تعیین کننده همه چیز بود تا بدان حد که هر تئوری را را بر اعمال قهر انقلابی پیشرو سد
میکرد در آخرین تحلیل نظریه ای بود که قدرت تطبیق با شرایط خاص ما را از
گف خانه بود.

اگر امروز معتقدیم که در آن سالها، جنبش کمونیستی دچار لغزشهای
زرگی بوده است و طبعاً در بررسی وقت آن پیش از همه و بیش از همه به
مماران نظریه پرداز آن توجه داریم، به این نیز اعتقاد داریم که این لغزشها
محصول مرحله رشد و دقیقاً ناشی از همان شرایطی که مسعود مشخصه های آنرا
جمع بندی کرده است میباشد.

پیش از آنکه سخن را درباره مصاحبه رفیق اشرف آغاز کنیم، توجه به یک نکته
را لازم میدانیم. ما در طول فکری که ارائه دادیم، بارفیک شهید مسعود نیز
برخورد داشته ایم. و این دقیقاً بدانجهت است که اشرف از مسعود که نظرات و
سیستم فکری او در مرحله ای اساس نظرات سازمان را پایه گذاری کرده بود
متاثر است. هرچند که درمقایسه با مسعود توصیفات اشرف از این نظرات مشخصاً
بسطیح گرائیده و ساختی بس ساده انگارانه یافته است. و همین علت ما نمی توانستیم
صرفاً به کبیبه کم رنگ آن بپردازیم و از کنار نسخه اصلی بی تفاوت بگذریم.
اما آنچه را که در اینجا باید جدا مورد توجه قرار دهیم و از پیش روشن
سازیم، این است که به بینیم رفیق مسعود، جزو خود را در چه شرایط مشخص نوشته و
رفیق اشرف در چه دورانی دارد سخن می گوید.

رفیق مسعود به دورهای تعلق دارد که این دوره در پروسه مبارزه چند دهه
اخیر مردم ایران با مشخصه و مؤلفه های خاص خود متمایز می گردد. دوره ای که
در آن جنبش کمونیستی نوین دوره نطفه بندی و جنبش خود را پشت سر گذارده
است. دوره ای که جنبش کمونیستی در آن بقول خود رفیق مسعود با جمع ساده
نیروها، رشد خود بخودی آن و جدا ماندنش از توده ها مشخص می گردد. جنبش
کمونیستی که نه ادامه جریانات پیشین بلکه چیزی است منفک و گسته از آن.
کمونیستهای صادق ما بعد از مرداد ۳۲ و بویژه پس از سرکوب و وحشیانه خلق در
خرداد ۴۲، می بایست همه چیز را خود از نو آغاز کنند و تجربه بکشند، نظر به غلبه
رگودی که بر جنبش کارگری و درمقیاس وسیع تر بر جنبش توده ها حاکم بوده از
یکسو و نازل بودن سطح آگاهی مارکسیستی در بین روشنفکران متعادل به
مارکسیسم از سوی دیگر و نیز تشتت فکری و بهران ایدئولوژیکی که در سطح
جنبش کمونیستی جهان عمل می کرد، مجموعاً باعث آن گشته بود که رشد این
نوزاد راهی پس پیچیده و غریب را که هر روز آن گامی تازه در پرورش جنبش
کمونیستی ایران در برداشته است، پشت سر نهد.

در شرایطی که هیچ ارگانی و تکیه گاهی و هیچ توده و تجربه ای از گذشته
بر جای نمانده بود، تلاش نوین برای پاسخگویی به مضامین جنبش بنحو جدی
آغاز می شود و رفیق احمدزاده در این تلاش جای ویژه ای را بدخود اختصاص
داده است. او یکی از مخلص ترین سختکوش ترین موثرترین رفقائی آن دوره
است مسعود محصول سالهایی است - رخود یکی از سازندگان همان سالها

اگر به مسائل از این زاویه بنگریم در این صورت براحتی درخواست می‌یافت
چرا اثر رفیق مسعود علیرغم داشتن اشرفیات فکری رینتدای و فاصله گرفتن
از لنینیسم، مدتی نسبتاً طولانی مینا و پایه تئوریک شیوه عمل بخش کاملاً مسلط
روشنگران انقلابی جامعه ما را تشکیل می‌دهد. اثری که در آن دوران چند
نیم مایلم نمی‌توانست آن را در هم شکند.

بدینسان مرحله نوینی از پروسه شکل‌گیری و رشد جنبش کمونیستی
می‌بایستی فرامی‌رسید تا وجه کاملاً مسلط آن و عناصر پراکنده‌ای از آن به
نفی دیالکتیکی خویش پردازند.

این ذهنیت نوین تنها در جریان شرکت عملی براساس مشی ارائه شده از
سوی خود رفیق و بر زمینه دگرگونی‌های عینی جامعه ما و بازتاب این تغییرات
در ذهن عناصر پیشرو شکل گرفت. شکل‌گرفتنی که بهای آن بس سنگین
بود. این ذهنیت نوین نه یکباره که بتدریج و بر بستری یک روند دگرگونی
نسبتاً طولانی و پامبارزه‌ای سخت شکل گرفت. در تمام طول عمر جنبش
کمونیستی ایران ما هرگز شاهد مبارزه‌ای ایدئولوژیک تابدین حتمس نوشت‌مآز
و تابدین حد سازنده نبوده‌ایم. برای اولین بار فقط خود رفا بودند که می‌بایست
پاسخگوی هم‌چیز باشند.

این ذهنیت نوین تکامل دیالکتیکی آن ذهنیتی بود که رفیق یکی از
تئوریزه‌کننده‌های اصلی آن بود آنچه‌را که ما امروز می‌گوئیم، نفی دیالکتیکی
چیزی است که در آن روزها باورش داشتیم. باوری که جوابهای خود را در
قیال مسائل، از لابلای سطور جزوه «مبارزه مسلحانه هم‌استراتژی و هم تاکتیک»،
رفیق مسعود بیرون می‌کشید.

امروز رفیق اشرف دهقانی و رفقایش مدعی آن هستند که وارث حقیقی
رزم رفیق مسعود و دیگر رفقای آن دوره هستند. ما در پاسخ می‌گوئیم وارث
حقیقی دیالکتیک هگل، در نیمه دوم قرن نوزدهم دیگر طرفداران هگل در
همان زمان نبودند. اما ما اصیل بودن را نه در جازدن و عقیم ماندن که رشد
کردن و برخورد دیالکتیکی کردن باسیستم اندیشگی خود در گذشته میدانیم.
آیا این خود رفیق مسعود نیست که در سراسر اثرش با دکماتیسیم می‌جنگد و به
نقل از دیره از ما می‌خواهد که «تابع سختگیرهای دیالکتیکی» زمین
باشیم؟ اما رفقای ما با نادیده گرفتن این رهنمود رفیق غزم راسخی در دفاع ابدی
از آن ایده‌ها دارند. دفاعی که الزاماً چنان که پیداست به‌رها کردن جنبش
کمونیستی، به‌بهای پایبندی به نظرات دیره خواهد انجامید.

مسعود پانیت و برای تبیین از سخت‌گیرهای دیالکتیکی زمین بود
که از زمین جدا شد. لیکن اشرف از همان ابتدا برای خلاصی از دست این
سختگیرها خود را در طوقا صافی می‌بازد.

رفیق مسعود سیستم فکری خود را براساس جمع‌بندی‌های گروهی در
سالهای ۴۸ و ۴۹ نوشت. ولی رفیق اشرف همان جمع بندی‌ها را در شکل
بسیار سطحی‌تر در سال ۵۸ یعنی زمانی نوشت که ما یکسال جنبش عظیم تودهای
و قیام مسلحانه همن ماه را پشت‌سر گذاشته بودیم. مسعود نظر به‌پردازی بود در
آغاز راه، ولی اشرف جمله‌پردازی است و فادار به تفتکری که اینک در حوزه
تئوری و عمل یعنی هم در برابر گسترش روزافزون مارکسیسم-لنینیسم و آموزش
از تجربه انقلابی توده‌ها، بتدریج مواضع خود را از دست داده است.

او فراموش می‌کند که مارکسیستها در برخورد با هر پدیده «کینه» عناصر
بالنده آن را اخذ و بقیه را با بیریجی بدور می‌افکنند و هرگز در سوک و ماتم آنچه
که زمانی برایشان «عزیز» بوده است نمی‌شینند.

رفیق اشرف نشان میدهد که از این هشت سال هیچ نیاموخته است. ما
اطمینان داریم اگر رفیق مسعود با آن خلاقیت و پویایی فکری که در تفکر او
سراغ داریم تا هم‌اکنون در میان ما می‌بود، اینک نه تنها درجه‌ها ما و نه در موضع
رفیق اشرف - بلکه یقیناً خیلی زودتر از دیگران به آن چیزی می‌رسید که امروز
ما مدافعی هستیم.

برای ما این بسیار دردآور است که یک رزمنده که وقتی از طبقه کارگر
در پیش او سخن رانده می‌شود «دچار احساسات عجیبی می‌گردد» و این همه
تغییرات عمیقی را که در دیدگاههای همه رفا و اساساً در سطح جنبش کمونیستی
صورت گرفته است، نادیده می‌گیرد، چگونه می‌تواند از عشق به پروتاریا سخن
رانده اما مصالح واقعی پروتاریا را فراموش کند؟

ما این گفتار را در همین‌جا به پایان می‌بریم و بررسی خودنوشته را آغاز
می‌کنیم. اما بگذارید یکبار دیگر بر این گفته تأکید کنیم که «اصالت» جوهر
خود را همیشه و همواره از عنصر تکامل، بالندگی و تحول گرفته است، نه از
سکون و چسبیدن به آنچه که موجود است.

www.iran-archival.com

يك توضیح کوتاه

چندی پیش مصاحبه‌ای حاوی نظرات رفیق اشرف دهقانی انتشار یافت. گرچه آنطور که خود رفیق می‌گوید محرك او در انجام این مصاحبه توضیح مسائلی پیرامون روابط وی با سازمان بوده است، ولی در عین حال رفیق کوشیده است تا نقطه نظرات خود را درباره وضع دولت، طبقه کارگر، نقش قهر، استراتژی و تاکتیک و دیگر مسائل نیز بیان نماید.

رفیق سالها بعنوان عضو در سازمان چریکهای فدائی خلق مبارزه کرده است. او در سال ۵۰ دستگیر و پس از فرار شجاعانه و موفقیت آمیزش از زندان، در اواخر سال ۵۳ جهت فعالیت در ارگان خارج از کشور سازمان به خارج اعزام می‌شود و در روزهای پیداز قیام بهمین بازمی‌گردد.

پس از ضربات سال ۵۵، بر اثر شهادت تمام رفقای کادر مرکزی و بسیاری از اعضای سازمان، ارتباط سازمان با بخش خارج برای مدت حدود ۱۸ ماه، یعنی تا اواخر سال ۵۶، قطع بوده است. سازمان در این فاصله در آذر ماه ۵۶ در جزوه پیام دانشجوی شماره ۳ اعلام می‌کند که «تئوریهای رفیق جزئی بعنوان رکن اساسی و رهنمون فعالیت‌های سازمان شناخته شده است.» (۱)

وقتی که رفقای خارج مطلع می‌شوند سازمان نظرات رفیق جزئی را پذیرفته و رسماً اعلام کرده است، دلائل این تغییر مواضع را از سازمان سؤال می‌کنند. سازمان در تماسهای بعدی از آنها می‌خواهد که به ایران بیایند و مواضعشان را به بحث بگذارند. آنها چندین ماه بعد از آنکه از بازگشت خودداری کرده و بالاخره به سازمان اطلاع می‌دهند که تنها پس از انتشار نظراتشان که رکن اساسی آن همان نظرات رفیق مسعود احمدزاده است به ایران خواهند آمد. در مورد نحوه انتشار جزوه حاوی نظراتشان (درباره شرایط عینی انقلاب) از سازمان سؤال می‌کنند که آن را با آرم و یا بدون آرم سازمان انتشار دهند؟

بدینال این امر سازمان تصمیم می‌گیرد چنانچه رفقا این حرکت غیرتشکیلاتی را با چراغ‌گزارند آنها را از سازمان اخراج نمایند. جهت اعلام این تصمیم یکی از رفقا را در اواخر پائیز ۵۷ به خارج می‌فرستد. رفقا قبل از دریافت پاسخ از سوی سازمان جزوه «درباره شرایط عینی انقلاب» را بدون اطلاع از نظر سازمان با آرم و نام سازمان انتشار داده بودند رفیق تصمیم سازمان را به اطلاع آنان می‌رساند. رفقا ضمن پذیرش، از حرکت غیرتشکیلاتی خود انتقاد می‌کنند. هم‌چنین آنها به این تصمیم اعتراض می‌کنند و سازمان ضمن تعلیق نظر خود مبنی بر اخراج، یکبار دیگر از آنها می‌خواهد جهت حل قضیه به ایران بیایند. آنها حدود اوائل اسفند ۵۷ به ایران آمدند و در نشست‌هایی که با سازمان داشتند، در مورد چاپ جزوه «درباره شرایط عینی انقلاب» مجدداً از خود انتقاد کردند. سازمان نیز با پذیرش انتقاد از جانب آنها، تصمیم می‌گیرد که با ابراعات ضوابط تشکیلاتی، ضمن اینکه نظرات خود را در سطح سازمان به بحث می‌گذارند، به عضویت در سازمان ادامه دهند.

در جریان این ارتباط مسائل ایدئولوژیکی و دیدگاه‌های کلی سازمان برای رفقا توضیح داده شده و از نظر تشکیلاتی نیز وظایف رفقا مشخص شد.

اما رفقا پذیرش مسئولیت و ادامه عضویت را موکول به این می‌کردند که سازمان بپذیرد که همواره دو نظر را بعنوان مواضع خویش در سطح جنبش اعلام کند. (۲) آنها خواهان این بودند که مواضع ایدئولوژیکی سیاسی‌شان همانند نظر اکثریت، در سطح جنبش طرح شود. و این را شرط ادامه عضویت خویش قرار دادند. سازمان در آخرین نشست‌هایی که با این دو رفیق داشته در مقابل این شرط به رفقا صراحتاً توضیح داد که بهیچوجه نمی‌تواند و حق ندارد پیشنهاد آنها را بپذیرد. زیرا این به معنای قبول موجودیت فراکسیون در داخل سازمان است. رفقا در مقابل مطرح نمودند که بدین ترتیب در سازمان حل شده و منفعل خواهند شد.

۱- پیام دانشجوی شماره ۳ آذرماه ۵۶ - لازم به تذکر است که موضوع پذیرش نظرات رفیق بیژن بندریج طی يك پروسه که از سال ۵۳ آغاز شده بود مورد قبول واقع می‌شود. رفقا لغزش و حرجی بر کلا در جریان تغییر گرایش‌های سازمان بوده‌اند. خواننده می‌تواند استاد این گرایشها را در مقاله‌های نمره خلق شماره ۷ مطالعه نماید. ذکر این مسئله باین جهت ضروری نظر می‌رسد که این تصور پستی نباید که تنها پس از ضربات نقطه نظرهای رفیق بیژن در سازمان طرح و پذیرفته شده است.

۲- آنها قبل از قیام از سازمان خواستند که نظریات مسعود و بیژن را بعنوان مواضع موجود در سازمان اعلام کند. باین معنی که دو نظر را بعنوان مواضع خود بپذیرد.

و بهمین دلیل از ادامه همکاری با سازمان چشم پوشیدند. همه رفقا می‌دانند که از لحاظ جنبه‌های نظری جدائی آنها عمدتاً ناشی از اختلاف بر سر مواضع رفیق مسعود بوده است و مصاحبه منتشر شده هم اصولاً بر اساس چنین موضعی حرکت می‌کند.

از نظر ما کسی که بیئت انقلابی را به کنار نهد و تنها ستایشگری پراحتاس باقی نماند. کسی که واقعا نتواند یا نخواهد در زمینه تئوری انقلابی حتی يك گام هم به پیش بردارد، همانگونه که مصاحبه نشان می‌دهد کسی است که نیت‌حسناش به بهانهائی قادر نیست پاسخگویی مسائل اساسی انقلاب و حل پیچیدگیهای آن باشد. از نظر ما چنین رفیقی، همچنانکه مصاحبه نشان می‌دهد نه تنها پاسخگویی مسائل اساسی مبارزه و انقلاب نیست بلکه با توقف در گذشته و عدم تصحیح دائمی دیدگاهها در تحلیل نهائی تمام دستاوردها و حماسه آفرینی‌های رفقا و دستهای انقلابی سازمان را نیز نابود خواهد کرد.

شور انقلابی پیشرو در مبارزه جای شایان توجهی دارد، اما بهیچوجه بهانهائی قادر نیست مبارزه انقلابی را به پیروزی رساند. مساله اساسی اینست که «بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد.»

آنچه تحت عنوان «مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی» منتشر شده است، روشترین آئینه تمام‌نمای این داوری است. هرکسی آن را بخواند نمی‌تواند افسوس نخورد که چگونه يك انقلابی صدیق رمانتیسیم انقلابی را بر پرده جایگزین تئوری انقلابی کرده است.

ما در این مقاله خواهیم کوشید، مواضع و مسائلی را که در مصاحبه مطرح شده بشکافیم و دیدگاه‌های نادرست رفیق مصاحبه کننده را خاطر نشان سازیم:

از نظر سازمان شرط حفظ فضای منطقی، جهت طرح مواضع ایدئولوژیکی و احتراز از پرخاشگری سیاسی، دوری جستن از پرخوردهای شخصی و کمالیزه کردن بحث از مسائل تشکیلاتی به مسائل ایدئولوژیکی است. تکیه بر پرخوردهای تشکیلاتی و مشوب ساختن اذهان به مسائلی غیر از اختلافات نظری به فضای مبارزات ایدئولوژیکی آسیب‌های جدی وارد می‌آورد و افکار را از درک و شناخت صف بندی نیروها محروم خواهد ساخت. باین امید که آنچه مطرح می‌کنیم، بتواند در خلعت پاسخگویی مسائل نظری جنبش قرار گیرد، باین امید که پاسخگویی که از جانب ما مطرح می‌شود در حل مسائل رفیق اشرف، چه در رابطه با سازمان و چه در رابطه با مسائل شوریک جنبش تمرینش واقع شود. سخن را آغاز می‌کنیم.

۲ در باره اعمال قهر پیشرو

رفیق اشرف پس از توضیحی کوتاه پیرامون رابطه‌اش با سازمان به مسئله ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران می‌پردازد. از دیدگاه رفیق اشرف ضرورت مبارزه مسلحانه از زیرساخت جوامع سرمایه‌داری وابسته نتیجه گرفته می‌شود. او از این فرض درست که روساخت سیاسی جوامع سرمایه‌داری وابسته یک رژیم دیکتاتوری است، به این استنتاج نادرست که توده‌ها در زیر یوغ رژیم دیکتاتوری به مبارزه بر نمی‌خیزند، می‌رسد، از این طریق او مبارزه توده‌ها را از سطح جنبش حذف و مبارزه محافل روشنفکری را جای آن می‌کشد... چگونه؟

به این دو قطعه که از متن مصاحبه انتخاب کرده‌ام توجه کنید:

«انقلاب سفید» بورژوازی وابسته (کمپرادور) کاملاً بر اقتصاد مسلط شده قرار دارد و توضیح می‌دهد که: «در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، شکل حکومتی، صرفاً سیاه‌ترین شکل استبداد و ده‌ها بار سیاه‌تر از فاشیسم می‌باشد.» «که چنان وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند که هیچ‌گونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند بسط یافته و از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالیترین شکل مبارزه سیاسی یعنی مبارزه نظامی انجام شود و اساساً تصورات این که از راه مبارزات صرفاً سیاسی بتوان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد و حتی از آن کمتر بدون تکیه بر قهر بتوان سازمانهای سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی را ایجاد نمود غیرممکن است و برای این مطلب چه دلایلی بارزتر از خود واقعیات است؟» (ص ۶ مصاحبه - تا کیدها از ماست)

«مبارزه صنفی» (۱) بدون شرایط دموکراتیک تقریباً بی‌معناست، و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود. و می‌دانید که مبارزه برای آزادی و دموکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهر انقلابی است... لازمه انجام مبارزه صنفی تأمین دموکراسی (مبارزه سیاسی) و لازمه تأمین دموکراسی برانداختن سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته می‌باشد و این کار جز بایک روبروئی نظامی میسر نیست.» (ص ۶۲ و ۶۳ مصاحبه)

ما باین تفکر و باین استدلالها نمی‌توانیم موافق باشیم زیرا:

اولاً او در واقع و در آخرین تحلیل مدعی است مبارزه توده‌ها در شرایطی که ساخت سیاسی جامعه غیر دموکراتیک باشد، تقریباً بی‌معناست. زیرا که او شکل مبارزه را مستقیماً و به‌سادگی از ساخت اقتصادی جامعه ما که سرمایه‌داری وابسته است بیرون می‌کشد. او فکر می‌کند که چون رونمای سیاسی جامعه سرمایه‌داری وابسته «سیاه‌ترین شکل استبداد» است، لذا تا جامعه سرمایه‌داری وابسته برقرار است، مبارزه صنفی تقریباً بی‌معناست و مبارزه سیاسی هم بلافاصله بعد از آغاز به اعمال قهر انقلابی بدل می‌شود. اگر اندکی در عبارت و افکاری که رفیق اشرف عرضه داشته است تمق کنیم بیرونی می‌بینیم که بدینترتیب او در سراسر پرسوه

۱ - رفیق پیش از آنکه از اصطلاح «مبارزه اقتصادی» یاد کند از واژه «مبارزه صنفی» یاد می‌کند ما نمی‌دانیم که در نظر رفیق این دو اصطلاح معادل هم هستند یا آنکه از هم متمایزند و تفاوت آن از نظر چی چیست؟

بهر حال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر مبارزه‌ایست برای دست یافتن به خواسته‌های مشخص و ملموس اقتصادی کارگران از کارفرما و دولت. البته هر گاه هر یک از این خواسته‌ها کل طبقه را در برآورد رژیم قرار دهد، مبارزه اقتصادی کارگران جنبه سیاسی به خود می‌گیرد، ولی هنوز این یک مبارزه سوسیال دموکراتیک نیست.

واژه «صنف» یادگار قرون وسطی و جوامع نامتکامل سرمایه‌داریست. معمولاً صاحبان حرف در یک اتحادیه صنفی جمع می‌شدند تا از منافع و حقوق صنفی خود در برابر سایر اصناف و سایر گروه‌های اجتماع دفاع نمایند. مبارزه اقتصادی خرده‌بورژوازی، عموماً از طریق اصناف صورت می‌گیرد، لیکن بطور کلی مأمور هر نوع مبارزه در راه منافع و حقوق حرفه‌ای را یک مبارزه صنفی می‌خوانیم؛

مبارزه اقتصادی کارگران بر اساس منافع مشترک در برابر کارفرما عموماً از طریق سندیکا یا نهادهای شبه آن صورت می‌گیرد. در مبارزه اقتصادی کارگران، بطور مشخص، مقاومت در برابر سرمایه‌داران مطرح است، پس بطور کلی منظور ما از مبارزه اقتصادی مبارزه‌ای حرفه‌ای، سندیکایی یا تردیوینیونی است. (برای توضیح بیشتر پیرامون این مسئله به مقاله «در باره اتحادیه» نبردهای ویژه کارگران و زحمتکشان شماره ۶ مراجعه کنید.)

مبارزات طبقاتی تابیروزی انقلاب همه اشکال مبارزاتی بجز اعمال قهر انقلابی را رد می‌کند و غیرممکن می‌شمارد. او جنبش را بحد شکل مبارزاتی محدود و محکوم می‌کند. شکلی که نه بر اساس شرایط خاص سیاسی، فرهنگ ملی، شرایط زندگی، روحیه توده‌ها، سنتهای مبارزاتی آنها، اشکال مبارزاتی خودبختی آنها، سیاست رژیم، سطح شکل سازمانهای پیشرو و حدود پیوند آنان با توده‌ها و بسیاری عوامل دیگر بلکه منحصر و بطور بسیار ساده‌انگارانه‌ای از ساخت اقتصادی جامعه بیرون کشیده شده است.

رفیق بیژن پیرامون عواملی که در تعیین شکل مبارزه دخالت می‌کند می‌گوید: «برخلاف یک عقیده عامیانه، مارکسیستها در تعیین اشکالی که مبارزه طبقاتی در شرایط معین به خود می‌گیرد تنها بر ساخت اقتصادی تکیه نمی‌کنند.» (۱) او در همین جا اضافه می‌کند در اینصورت «کاربرد دیگری در هر دوره از تاریخ که برگزینیم از حل یک معادله ساده درجه یک آسانتر می‌شود. در اینصورت درک ضرورت‌های حال و آینده جنبش مستمک به اندازه تحلیل گذشته ساده می‌شود.» (۲)

مقاله جنگ پارتیزانی اثر داهیانه لعین نکات بسیار آموزنده‌ای در سلسله‌ترین سبایل مورد بحث ما دارد. لنین در اوایل این مقاله می‌گوید «مارکسیسم هیچگاه شکلی از مبارزه را برای همیشه رد نمی‌کند. مارکسیسم هیچ‌چیز خود را نه تنها به اشکالی از مبارزه که در لحظه معین ممکن بوده و به کار برده می‌شوند محدود نمی‌کند بلکه معتقد است که در صورت تغییر موقعیت اجتماعی تاگریر اشکال قبلاً ناشناخته و توفی از مبارزه به وجود خواهند آمد. در این رابطه مارکسیسم در واقع از عمل توده‌ها می‌آموزد و فرسنگها از این ادعا دور است که بخواهد اشکال مبارزه‌ای را که «علمای خانه‌نشین» در مخز خود پروراندند به توده‌ها تحمیل کند» (۳)، (تاکید از ماست). می‌بینیم که لنین هوشیارانه اولاً هر نوع محدودیت «من‌عندی» را در مورد اشکال مبارزه بصراحت رد می‌کند ثانیاً او در تعیین اشکال مبارزه طبقاتی «از عمل توده‌ها می‌آموزد». ثالثاً پیش‌بینی می‌کند که در «صورت تغییر موقعیت اجتماعی» اشکال‌نویسی از مبارزه پدید آید. و ما می‌دانیم که مفهوم «موقعیت اجتماعی» دائماً متحول تا چه میزان با مفهوم ساخت اجتماعی - اقتصادی متفاوت است. لنین در چند سطر پایتین بازم تاکید می‌کند «هر گونه کوشش در رد یا قبول شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش بی‌معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است.» (۴)، (تاکید از ماست).

برای روشن شدن ذهن خواننده یادآور می‌شویم که در ایران آنچه که در مورد تعیین شکل مبارزه عمل توده‌ها به ما می‌آموزد در وجه خود بسیار متنوع است. در مبارزات نیروهای ملی تعطیل بازار و دکا کین، تظاهرات خیابانی، اجتماعات مساجد و بیست نشینی از رایج‌ترین تاکتیک‌های است که به کار گرفته می‌شود. در کنار این اشکال، مبارزات پارلمانی و تحریم توده‌ای نیز در برخی موارد کاربرد داشته‌اند. در نقطه اوج مبارزات توده‌ای در بسیاری موارد از جمله تاحدی سی‌تیر، به میزان زیادی ۱۵ خرداد، و بطور کامل در ۱۷ شهریور و ۱۳ آبان و روزهای قبل از قیام یوم و در روزهای قیام، اشغال پخشهایی از شهر و عملیات باریک‌بندی و ایجاد محله‌های آزاد شده و اعمال قدرت توده‌ای به ظهور رسیده است. در تمام این موارد هر گاه توده‌ها از حداقل تسلیم و حداقل سازمان برخوردار بوده‌اند، مبارزه به‌جنگ آشکار و دفاع و تعرض مسلحانه توده‌ای بدل شده است. بخصوص اشکال ظیفانی و شورشی این مبارزات در روزهای ۱۵ خرداد ۴۲ و ۱۳ آبان ۵۷ پیچو بارزی نمایان بوده است. در میان کارگران رایج‌ترین اشکال عمل توده‌ای در سالهای اخیر کم کاری، مقاومت صنفی، اعتصابات و اعتراضات پراکنده اقتصادی و سنس در فرم‌های انقلابی‌تر آن اعتصابات سراسری بوده است. این اعتصابات که با شرکت وسیع کارگران در تظاهرات و راه‌پیمایی‌های سیاسی و در جنگ و گریزهای خیابانی همراه شده بود در اوج خود همراه با صفوف خرده بورژوازی به یک رشته اعتصابات و تحریم همگانی و همچنین به

۱ - پیرد پادیکتاتوری ص ۱۳۱ - چاپ سازمان

۲ - همانجا، لازم به‌تذکر است که رفیق بیژن با پذیرش نقش محدودی تاکنیک‌های نظامی در جمیع شرایط مبارزاتی از تشارک تا پیروزی انقلاب آشکارا خود این رهنمود را نقش کرده است.

۳ - جنگ پارتیزانی - لنین ۱۹۰۶

۴ - جنگ پارتیزانی - لنین ۱۹۰۶

پایگاه‌بندی و رویارویی مستقیم با نیروهای مسلح در طول قیام منجر شد. در اوج قیام ویس از آن کارگران در بسیاری موارد از تاکتیک اشغال کارخانه‌ها و تشکیل سیستم‌های خودگردان اداره امور سود جستند. شکل غالب تشکیل در اینگونه موارد شوراهای کارگری، یا شوراهای کارگری - کارمندی بوده است. از بلندای کودتای ۲۸ مرداد، همکس دوران قبل از آن، بملت رکودی که بر جنبش طبقه کارگر حاکم بوده است و نیز عملکرد شرایط اختناق مبارزه اقتصادی طبقه کارگر کمتر فرصت می‌یابد از کانال مبارزات سندیکائی و در قالب اتحادیه‌های سراسری جریان یابد.

همین منوال می‌تواند از اشکال مبارزه در میان روشنفکران، توده دهقانان و خلاق‌های تحت ستم در مناطق مختلف و در موقعیتهای مختلف سخن گفت.

بناعتقاد ما از درون این تحلیل‌ها و همچنین با توجه به اشکال مبارزات بطور عینی در حال گسترش توده‌هاست که این یا آن شکل مبارزه در سطح جنبش یا در سطح بخشی از آن، در این یا آن موقعیت خاص طرح و به کار گرفته می‌شوند.

ثانیاً رفیق اشرف مرز مشخص میان مبارزه خودبخودی توده‌ای با مبارزه عنصر آگاه را کاملاً مخدوش می‌کند و عنصر آگاه را جای توده می‌نماید. او می‌گوید حاکمیت استبدادی بورژوازی وابسته «چنان وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند که هیچگونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند بسط یافته و از حالت محافل روشنفکری خارج شود...» (تاکید از ماست). در اینجا صحبت از توده‌هاست یا محافل روشنفکری؟ یا منظور توده‌های محافل روشنفکری است؟! و اگر صحبت بر سر به تنگ آمدن توده‌ها از ستم استبداد است، در اینصورت منطقاً باید از تغییراتی که این اختناق در اشکال مبارزاتی توده‌ها بوجود می‌آورد سخن گفت. نه اینکه چون توده‌ها از اختناق به تنگ آمده‌اند، پس مبارزه روشنفکران از حالت محفلی خارج نمی‌شود.

رفیق اشرف بیجای اینکه تاثیر در ساخت جامعه سرمایه‌داری وابسته را روی حرکات خودبخودی توده‌ها، بر روی شرایط عینی حاکم بر جنبش بررسی کند، این تاثیرات را صرفاً روی حرکات عنصر آگاه منعکس می‌کند و می‌گوید چون دیکتاتوری وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند، مبارزه صرفاً سیاسی از حالت محافل روشنفکری خارج نمی‌شود. او می‌گوید «مبارزه سنی، بدون شرایط محو کراتیک تقریباً بی‌مناسبت». مطابق آنچه که از متن مصاحبه برمی‌آید در اینجا مراد از مبارزه صنفی عمدتاً مبارزه اقتصادی و اشکال حرکات خودانگیزخته توده‌ای است.

رفیق اشرف هنوز هم این اعتقاد را که مدعی است چون رو ساخت جامعه سرمایه‌داری وابسته دیکتاتوری است لذا جنبش‌های خودبخودی توده‌ها بخودی خود نمی‌توانند بسط یافته و سراسری شوند حفظ کرده است. شاید اندکی شگفت‌انگیز باشد ولی بهرحال او معتقد است این جنبشها تحت‌رژیم دیکتاتوری هم‌راهِ پراکنده و جرقه‌وار باقی خواهند ماند زیرا قبل از آنکه فرصتی برای رشد داشته باشند با قدرت سرکوب دولت قاشیستی مواجه شده سرکوب خواهند شد.

ما دیرزمانی است که این تحلیل نادرست از رابطه عوامل عینی و ذهنی در پیرویه تحول جامعه را به‌کناری گذاشته‌ایم زیرا که مسلماً رژیم‌ها هر قدر مستبد باشند نمی‌توانند مانع ظهور این جنبشها شوند. (۱) رژیم دیکتاتوری بطریق اعمال خشونت و سرکوب قهری مردم، قادر نیست جلوی ظهور هرگونه اعتراض توده‌ای را بگیرد بخصوص هنگامی که توده‌ها از ستم طبقات حاکم به ستوه آمده باشند. (۲) و در یک کلام اگر شرایط ذهنی نتواند اثر خود را بر شرایط عینی بگذارد در اینصورت تضادهای اجتماعی به رشد خود ادامه خواهند داد و در یک موقعیت بحرانی هنگامی که دیگر مردم جانشان پهلشان رسیده، هنگامی که ستم و استثمار غیرقابل تحمل شده، هر قدر دیکتاتوری خشن باشد بحران ظهور خواهد کرد و شورهای کور یا نیمه آگاه جامعه را در بر می‌گیرد. در چنین شرایطی امکان ندارد که عناصر پیشرو که از میدان مبارزه خارج شده بودند، بتوانند این جنبشها را کنترل و رهبری کنند. (۳) رفیق بیژن در جمع بندی خود متذکر می‌شود: «با این زمینه‌هاست که ما شاهد نمودهای دیگری از برخورد چپ با مسائل جنبش می‌شویم. بی‌توجهی به شرایط عینی منجر به تاکید یک جانبه بر نقش پیشاهنگ می‌شود. به موقعیت توده‌ها، بحال و امکانات آنها وقتی گذاشته نمی‌شود.» (۴)

- ۱- نبرد دیکتاتوری ص ۲۵۰
 - ۲- همانجا ص ۳۵۶
 - ۳- همانجا ص ۳۵۸
 - ۴- همانجا ص ۳۶۱
- برای آشنائی بیشتر با موضوع رتقا به مقاله ضمیمه همین جزوه مراجعه کنید.

گذشته از این تجربه قیام بروشنی نشان‌دهنده که گسترش حرکات خودبخودی توده‌ها منوط به تبدیل رو ساخت دیکتاتوری به رو ساخت دموکراسی نیست. اوج گیری اعتراضات توده‌ای منتظر شکسته شدن سد دیکتاتوری نمی‌ماند. بلکه همین اوج گیری خود زمینه را برای سرنگونی دیکتاتوری فراهم می‌آورد.

رفیق اشرف همچون رفیق مسعود وضیعت مبارزات طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را بررسی نمی‌کند، او به‌واقعیت این مبارزات بی‌توجه است، او تنها آنچه را که «انفکاس ذهنی» این مبارزات می‌نامد، ملاحظه می‌کند. مسعود می‌گوید: «از عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی نمی‌توان نتیجه گرفت که شرایط عینی انقلاب فراهم نیست...» و بدنبال آن اضافه می‌کند «آیا این شور و شوق انقلابیون، این جستجوهای خستگی ناپذیر نیروهای روشنفکری طبقات انقلابی و مترقی در پیدا کردن راه انقلاب، این یورشهای بی‌دردی پلیس، این زندانها، این شکنجه‌ها، این قتلها، انفکاس ذهنی آماده بسودن شرایط عینی انقلابی نیستند؟» (۱)

بعینمه می‌بینیم او هم مانند مسعود بجای مبارزات خودبخودی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان که عینیت مستقل از ذهن دارند، آنچه را که مسعود انفکاس ذهنی این مبارزات می‌نامد، ملاحظه قرار می‌دهد. مسعود، پیگردهای روشنفکران انقلابی و بطور کلی حرکت عامل ذهنی را بجای موجودیت و هستی عوامل عینی می‌نماید و آن حرکات را نشانه آمادگیهای تلقی می‌کند که در توده‌ها وجود دارد. لازم به یادآوری است که در مصاحبه جایگزین کردن مبارزه محافل روشنفکری بجای مبارزه توده‌ها، بسیار صریح تر و آشکارتر از گفته‌های مسعود صورت گرفته است. او آشکارا مبارزه محافل روشنفکری را همان مبارزه خودبخودی توده‌ها می‌بیند.

دیکتاتوری، وضع را چنان بر توده‌ها تنگ می‌کند که هیچ‌نوع مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند بسط یافته از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. حال آنکه رفیق مسعود خط فاصل بین جنبش خودبخودی و عنصر آگاه را لمس می‌کند ولی عینیت شرایط عینی را از آن می‌گیرد و آن را روی حرکت عامل ذهنی منعکس می‌کند.

ثالثاً، در اندیشه این دسته از رفقا مرز بین پیرویه انقلاب، با سایر پیرویه‌های مبارزاتی دردم می‌آمیزد آنها نقش عوامل عینی و عوامل ذهنی انقلاب را مخلوط می‌کنند، آنها بین موقعیت انقلابی با اوضاع عالی تفاوتی نمی‌بینند، آنها مبارزه در راه تحکیم پیوند با طبقه کارگر (مسعود ص ۷۹). مبارزه در راه تشکیل سازمان سیاسی طبقه کارگر (مسعود ص ۱۸) مبارزه اقتصادی طبقه کارگر (اشرف ص ۱۰۰)، مبارزه در راه تشکیل ارتش خلق، مبارزه در راه بسط و تحکیم وحدت و خلوص ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی و مبارزه در راه سرنگونی امپریالیسم و استقرار جمهوری دموکراتیک توده‌ای و سایر پیرویه‌های مبارزاتی را یکی می‌گیرند و شکل عمدتاً تمام این مبارزات را قهرآمیز می‌انگارند. در این دیدگاه، تمام دوره‌های تدارکاتی، آغازین و پایانی انقلاب و در تمام درام انجام شده و به پیرویه‌های بی‌نیاهت ساده بدل گشته است. در تمام دوره‌ها و مقاطع اعمال قهر انقلابی قطع نظر از این یا آن وضیعت عینی خلال همه مشکلات شمرده می‌شود. در این طرز تفکر، مبارزه صنفی قبل از آنکه جریان یابد به مبارزه برسد اختناق بدل می‌شود و معنای مبارزه بر ضد اختناق هم همان اعمال قهر است. رفیق اشرف می‌گوید: «لازمه انجام مبارزه صنفی تامین دموکراسی و لازمه تامین دموکراسی برانداختن سلطه امپریالیسم است.» او بلافاصله توضیح می‌دهد: «و این کار جز بایک رودروئی نظامی میسر نیست.» بروشنی می‌بینیم که در اینجا اولاً هر عملی در جوهر خود از همان ابتدا یک حرکت برای برانداختن سلطه امپریالیسم (یعنی انقلاب) محسوب می‌شود. از همان ابتدا از طریق رودروئی نظامی صورت می‌گیرد و تازه پس از برانداختن سلطه امپریالیسم و تامین دموکراسی است که شرایط برای مبارزه صنفی فراهم خواهد شد. می‌گوید: «ملاحظه می‌کنید پایه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی بدل می‌شود.» (۲) در جای دیگر (ص ۶۲)

۱ - مسعود - ص ۲۶

۲ - در همین جا توضیح می‌دهیم که تاثیر رو ساخت دیکتاتوری و تاثیر جدت این دیکتاتوری روی پیرویه رشد مبارزات توده‌ها مستقیماً قابل بررسی و مشاهده است. بخصوس تجربه مبارزات سال ۵۷ یک‌بار دیگر نشان داد که ساخت مستبدانه رویای سیاسی و میزان فشار دیکتاتوری بوروکراتیک، مستقیماً به رشد انفجارگونه جنبش توده‌ای می‌انجامد. هر چه فشار شدیدتر باشد جنبش توده‌ای به هنگام اصلا - به هنگام پیدایش رخنه در انسجام و تمرکز قدرت دولتی و وقوع بحرانهای اقتصادی - سیاسی - اجتماعی زودتر و شتابان‌آلودتر می‌تواند از شمارهای مطالباتی به دمارهای سرنگونی و حتی قیام ارتقاء یابد.

توضیح می‌دهد که منظور از مبارزه سیاسی در شرایط سلطهٔ بورژوازی وابسته همان اعمال قهر انقلابی است. ولی مشخص نمی‌کند آیا آنان که مبارزهٔ صنفی را می‌خواهند آغاز کنند، به مبارزهٔ نظامی دست می‌زنند یا روشنفکران انقلابی به‌نیابت آنان مبارزهٔ نظامی را آغاز می‌کنند؟ چون تمام شواهد نشان می‌دهد که او دارد از شرایطی که رژیم دیکتاتوری کاملاً مسلط است صحبت می‌کند. لذا ما می‌رسیم کدام‌نمونهٔ مشخص نشان داده است که در آن شرایط مبارزهٔ صنفی بلافاصله بعد از آغاز به مبارزهٔ نظامی تبدیل شده است؟ می‌داند چرا رفیق به این سرعت مبارزهٔ صنفی (اقتصادی) توده‌ها را در شکل نظامی - آنهم در قالب اعمال قهر پیشرو - متجلی می‌بیند؟ زیرا او اساساً نه جنبش توده‌ای، بلکه آنچه را که اصطلاحاً انمکاس ذهنی شرایط صنفی نامیده شده است مسود نظر دارد. زیرا او خیلی راحت توده‌ها را حذف و پیشرو انقلابی را جاسای آنها می‌شاند.

مبارزهٔ اقتصادی و مبارزهٔ سیاسی توده‌ها - سوای برخی برخوردهای نادر و پراکندهٔ دهقانی - تنها در شرایط اوجگیری مبارزات آنها، در دوران اعتدالی انقلاب و در مقاطعی که موقعیت انقلابی فراهم شده تا حد مبارزات مسلحانه و رودررویی نظامی توده‌ای ارتقاء می‌یابد و نه در هر شرایط دلخواه بررسی اشکال مبارزاتی طبقهٔ کارگر و بطور کلی تودهٔ زحمتکشان شهری و جمع بندی آنها نشان می‌دهد که آنها تنها از زمان فرارسیدن موقعیت انقلابی است که بنسوی دم افزون به اشکال قهرآمیز مبارزه روی می‌آورند و نه قبل از آن. خود رفیق هم پیشوای مخدوش مبارزات یکسالهٔ اخیر را صحت گفتار خویش قرار داده است. ولی او راجع به مسائلی قبل از آن روشن نمی‌کند، که چگونه و با چه سرشتی مبارزهٔ اقتصادی توده‌ها به مبارزهٔ سیاسی، مبارزه‌ای که رژیم رفیق «معنایش اعمال قهر است» بدل می‌شد؟

او می‌گوید: مبارزهٔ صنفی بلافاصله پس از آغاز به یک مبارزهٔ سیاسی که معنایش اعمال قهر انقلابی است تبدیل می‌شود. دیگر برای رفیق مهم نیست آن مبارزهٔ صنفی توسط چه نیروهائی آغاز می‌شود و آنالکه به اعمال قهر انقلابی دست می‌زنند چه کسانی هستند؛ در عرضه جنبش کمونیستی تاکنون نه کسی باین سادگی مبارزات توده‌ها را حذف کرده بود و نه کسی باین سهولت اعمال قهر انقلابی روشنفکران را جایگزین آن ساخته بود.

سلماً مبارزهٔ صنفی، شکلی از مبارزهٔ توده‌هاست. حال آنکه اعمال قهر انقلابی در شرایطی که قیام در حال تکوین نیست، ویژه در شرایط رکود و خمود توسط توده‌ها صورت نمی‌گیرد. باعتقاد رفیق مسعود این شکل از مبارزه در آن شرایط توسط پیشاهنگان انقلابی مارکسیست - لنینیست صورت می‌گیرد.

بروشی می‌بینیم این گفته که مبارزهٔ صنفی بلافاصله به یک مبارزهٔ سیاسی که معنایش اعمال قهر است تبدیل می‌شود در حقیقت حاکی از تبدیل اشکال مبارزاتی توده‌ها و ارتقاء آنها نیست، بلکه او اعمال قهر انقلابی از سوی روشنفکران را به مبارزهٔ صنفی که شکلی از مبارزهٔ توده است، تبدیل می‌کند. تبدیلی که از آن صحبت می‌شود، ارتقاء اشکال صنفی و سیاسی (مسالمت‌آمیز). به نظامی (قهرآمیز) در مبارزات توده‌ها نیست، بلکه تبدیل مبارزات توده‌ها به اعمال قهر انقلابی شبکه‌ای از روشنفکران انقلابی است. ما در صفحات بعد وقتی به توضیح درک رفیق اشرف از مفهوم پیشرو رسیدیم با اشاره به نظر «دیره» در این زمینه باز هم بیشتر مساله را خواهیم شکافت. اینک به این پرسش اکتفا می‌کنیم که آیا از سال ۴۲ به بعد توده‌ها فقط مبارزهٔ مسلحانه کرده‌اند یا اصلاً مبارزهٔ مکرده‌اند؟ اشرف می‌اندیشد که در آن شرایط مبارزهٔ توده‌ها در مبارزهٔ روشنفکران انقلابی، که شکل آن نظامی است، منمکس می‌شود. لذا او، بین جنگ توده‌ای و مبارزهٔ سازمان سیاسی-نظامی که از روشنفکران انقلابی تشکیل شده تفاوتی نمی‌بیند، او مبارزات یکسالهٔ اخیر توده‌ها را همان مبارزات هفتسال ماقبل آن که توسط سازمان صورت می‌گرفت می‌انکار و خط و مرز مشخصی بین آن دو نمی‌بیند.

تصادفی نیست که او مسائل را اینگونه می‌بیند این خود یک سیستم فکری است. مسعود چون زندان و شکنجه و قتل (مبارزهٔ مسافل روشنفکری) را انمکاس ذهنی آماده بودن شرایط صنفی انقلابی می‌شمارد و در پرتوی آن انقلابی از آن نتیجه می‌گیرد که توده‌ها آماده کارزارند براحتی به خود اجازه می‌دهد که بگوید یک موتور

اشکال مسالمت‌آمیز مبارزهٔ توده‌ها، معمولاً چنین سریع به اشکال قهرآمیز بدل می‌شوند و گسترش دامنهٔ این مبارزات نیز بسیار سریع است. گذشته از این به هنگام وقوع بحرانهای اقتصادی در کشورهای امریکایی بار عمدهٔ این بحرانها به کشورهای تحت سلطه منتقل می‌گردد. به همین دلیل عموماً فشار بحران در سرمایه‌داری‌های وابسته شدیدتر و صریح‌تر از کشورهای متروپول عمل خواهد کرد. این مکاسم نیز در شباب رشد توده‌ای و از هم پاشیدگی تمرکز قوای سرکوبه دولت سرمایه‌داری وابسته طبقهٔ عوام خواهد بود.

کوچک و مسلح می‌تواند قیام را آغاز کند». چرا که حرکت این موتور خود انمکاس ذهنی آماده بودن توده‌هاست و بدین لحاظ می‌تواند «بتدریج توده‌ها را به قیام بکشد» (موتور بزرگ را به حرکت درآورد) ما در بخش ضمیمهٔ این جزوه بطور مفصل درک این گروه از رفتار پیرامون شرایط عینی و شرایط ذهنی انقلاب مورد بررسی قرار خواهیم داد. در اینجا تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که آنها با پذیرش اعمال قهر مسلحانه در سراسر پروسه و عنوان یک تاکتیک مداوم، از پیش همهٔ مسایل را بر مبنای آن توضیح می‌دهند. در نظر این رفتار با توجه به ساخت جامعهٔ سرمایه‌داری وابسته که رو ساخت آن دیکتاتوری است مبارزهٔ مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک است، در واقع باین عبارت می‌گویند مبارزهٔ مسلحانه هم برای برانداختن سلطهٔ امریکایی لازم است و هم در فصل روزمره جایگزین سایر اشکال مبارزاتی توده‌ها شده، توسط پیشرو انقلابی به کار گرفته می‌شود. بدین لحاظ آنها مبارزهٔ مسلحانه را باین تفسیری که از آن بعمل می‌آورند، در تمام طول پروسه رشد جنبش محور و تکیه‌گاه تمام اشکال مبارزاتی می‌انگارند.

ما قبلاً گفته بودیم (۱) که قبول یک شکل مبارزاتی در تمام طول پروسهٔ رشد جنبش به مثابهٔ شکل عمدهٔ مبارزه و بطور کلی تعیین شکل عمدهٔ مبارزه بر مبنای ساخت اجتماعی - اقتصادی و نه بر مبنای موقعیت مشخص در این یا آن مقطع، و ملزم ساختن خود به یک شکل مبارزه در تمامی شرایط ما را سخت در تنگنا قرار خواهد داد و هر نوع انعطاف تاکتیکی و قدرت تطبیق با این یا آن وضعیت را از پیشرو سلب خواهد کرد.

اولاً تفاوت مارکسیسم با سایر انواع ابتدائی سوسیالیسم این است که مارکسیسم هیچگاه جنبش را به یک شکل مشخص مبارزه محدود نمی‌کند. مارکسیسم به اشکال مختلف مبارزه معتقد است نه بدین معنی که آنها را «کشف» می‌کند بلکه تنها اشکال مبارزهٔ طبقات انقلابی را که در حین حرکت جنبش بطور خود-سجودی بوجود آمده‌اند بصورت عام جمع بندی می‌کند. آنها را مشکل می‌سازد و به آنها آگاهی می‌بخشد... ثانیاً مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی با اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی، هر گونه بحثی در این باره بمعنای عدم درک انقباض ماتریالیسم دیالکتیک است. در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه با شرایط مختلف سیاسی، فرهنگ ملی و شرایط زندگی و غیره اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته عمده می‌شوند و طبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجهٔ دوم درجات پائین‌تر اهمیت قرار دارند تغییر می‌یابند. هر کوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحلهٔ مشخص جنبش بمعنای رها کردن چهارچوب مارکسیسم است.» (۲)

ما اساساً فعالیت نیروهای مارکسیست - لنینیست را تربیت و تشکل توده‌ها و در رأس آن طبقهٔ کارگر، در راه براندازی نظام طبقاتی و در نهایت وصول به کمونیسم می‌شماریم و جهت اصلی فعالیت سازمان را در این سمت قرار داده‌ایم. ضمن اینکه معتقدیم شکل سازماندهی توده‌ها و شیوهٔ بردن آگاهی به میان آنها بستگی به وضعیت طبقاتی و اشکال مبارزاتی آنان دارد.

ما اشکال سازمانی و اشکال مبارزاتی را بقول لنین از پیش خود «کشف» نمی‌کنیم، بلکه آنرا محصول تطبیق تئوری انقلابی باین یا آن وضعیت و بررسی کامل عینی آن می‌شماریم

هم اینجا باید یادآوری کنیم که ضرورت اعمال قهر الی سوی عنصر آگاه کاربرد آن، تأثیرات و نقش عمل نظامی و بطور کلی فعالیت ۸ سالهٔ سازمان تا قیام و همچنین بررسی تئوریهائی ما (نظریات پویان، مسعود، بیژن و دیگران) بر اساس مارکسیسم - لنینیسم همراه با مطالعه رابطه پراتیک، با برداشتهای نظری مان هم اکنون در سطح سازمان بحث است و در هر مورد پس از رسیدن به نتیجه، آنها را در سطح جنبش انتشار خواهیم داد. این اندیشه که سازمان در برخورد با گذشته به تالیف واحد و جامعی دست یافته و آن را اعلام نمی‌کند، تنها برخوردی مغرضانه و نفاق افکنانه است. همه می‌دانند که تحلیل تئوری و پراتیک گذشته سازمان در سطح سازمان مورد بررسی است و این نیز همچنان ادامه دارد. ما بر آنیم تا در هر فرصت آن قسمت از این بحث را که به نتیجه رسیده بتوان موضع سازمان اعلام کنیم و این جزوه و این مباحث خود یک نمونهٔ آن است.

۱ - باز هم دربارهٔ وظایف اساسی.

۲ - جنگ پارتیزانی - لنین ۱۹۰۶ - به خوانندگان توصیه می‌شود این مقاله بسیار آموزندهٔ لنین را بدقت مطالعه کنند؛ لنین در این مقاله به موجزترین و در عین حال روشن‌ترین شیوهٔ ممکن برخورد مارکسیستها با مقولهٔ تاکتیک و ویژه تاکتیکهای پارتیزانی را توضیح می‌دهد.

اعمال قهر توده‌ای یا رهبری اعمال قهر توده‌ای؟

اما در مورد سایر نظراتی که در مصاحبه عنوان شده، گفته می‌شود که: اساساً مرحله قبلی انقلاب، خودبخودی و بدون تشکل بود درحالی‌که اگر بخواهیم مرحله کنونی مبارزه را به نتیجه برسانیم باید به فکر آگاه کردن توده‌ها و تشکل ساختن آنها باشیم. (۱) و بنابراین آن رفیق سازمان را متهم می‌کند که کارش در حد ژورنالیست‌هاست و فقط «مدام به مردم هشدار می‌دهند». وی اضافه می‌کند «سازمان در حال حاضر حداکثر به تشریح اوضاع می‌پردازد و هیچ وظیفه‌ای برای پیگیری توده‌ها و پیشبرد انقلاب در مقابل خود قرار نمی‌دهد».

اولاً تصور می‌رود که رفیق در اینجا سهواً از «مرحله قبلی انقلاب ما» صحبت کرده است زیرا ما تنها وقتی می‌توانیم مدعی انجام یک مرحله انقلاب در جامعه کنونی ایران باشیم که انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر به پیروزی رسیده باشد. هر تحولی جز این هر قدر هم که مهم باشد یک مرحله انقلاب نیست. درست است که ژرژم شاه سرنگون شده است، اما این هیچ‌چیز به معنای تحقق یک مرحله انقلاب نیست. اگر این را می‌بینیم که نیروهای جدیدی در حاکمیت راه یافته و با سرمایه‌داران وابسته به شراکت شسته‌اند این را نیز می‌دانیم که آنان بهت ماهیت طبقاتی‌شان هرگز قادر نیستند سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را نابود کنند و در نتیجه مرحله انقلاب را به پایان رسانند.

ثانیاً ما نمی‌دانیم دیدگاه رفیق در دوره قبل از قیام چیست. آیا در آن دوران هم می‌بایست به فکر آگاه ساختن و تشکل کردن توده‌ها می‌بودیم یا نه؟ و آیا ما به این فکر بودیم یا نه؟ در مراحل ما فکر می‌کنیم وظیفه دائمی و همیشگی مارکسیست-لنینیست‌ها اینست که همواره به فکر آگاه ساختن و تشکل کردن طبقه کارگر و توده‌ها باشند و نه فقط در شرایط کنونی، شاید رفیق فکر می‌کند تشکل ساختن و آگاه نمودن توده‌ها تنها در شرایط دموکراتیک امکان پذیر است. و چون روستاها سرمایه‌داری وابسته لزوماً دیکتاتوری است، اساساً آگاه ساختن و تشکل نمودن توده‌ها قبل از تأمین دموکراسی به نتیجه‌ای نمی‌رسد.

این مسأله که باید به فکر آگاه ساختن و تشکل نمودن توده‌ها بود، از نظر ما مسئله‌ای بسیار روشن است و سازمان نیز برخلاف استنباط رفیق که آن را تنها یک تریبون برای هشدارهای سیاسی پنداشته، امر تشکل طبقه کارگر و متحد طبیعی آن دهقانان را بطور مشخص در دستور کار خود قرار داده است. سازمان تشکل حزب طبقه کارگر را وظیفه اساسی مرحله‌ای خویش اعلام کرده است و در حد توان خود مجدداً در راه گسترش پیوند سیاسی تشکلاتی با طبقه کارگر و بسیج آن گام برمی‌دارد. اکنون فعالیت عملی روزمره ما در سراسر ایران پیش از هر زمان دیگر متوجه برقراری پیوند توده‌ها و در رأس آنها طبقه کارگر است. برای ما شعار «پیش بسوی تشکل حزب طبقه کارگر» یک شعار توخالی و بی‌معنی نیست. این شعار است که یک درک مشخص پشتوانه آن است. از نظر ما، علاوه بر این شعار، این شعار پیش بسوی تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خودبخودی طبقه کارگر، این شعار یعنی پیش بسوی تربیت و تشکل طبقه کارگر این شعار یعنی پیش به سوی وحدت در جنبش کمونیستی، یعنی پیش به سوی وحدت جنبش کمونیستی با جنبش کارگری.

رفیق سازمان را متهم کرده است که «به هیچ وظیفه‌ای برای بسیج توده‌ها و پیشبرد انقلاب در مقابل خود قرار نمی‌دهد».

اما علی‌رغم نظر رفیق که سراجاً معتقد است که وظیفه «در حرکت دربروسه تشکل طبقه کارگر» «وظیفه عمده ما را تشکیل نمی‌دهد» (۲) همانطوریکه توضیح دادیم معتقدیم که شرکت در برروسه تشکل طبقه کارگر و در مفهوم وسیعتر آن بسیج توده‌ها در جهت بدست گرفتن قدرت سیاسی وظیفه‌ایست که همه وظایف دیگر ما را تعیین و توضیح می‌دهد. و بهین دلیل سازمان می‌گوید در هر منطقه خاص و با توجه به هر موقعیت مشخص یعنی با ارزیابی مبارزه طبقاتی بطور عینی در حال گسترش توده‌ها شکل و شیوه عمده مبارزه و سازمان را از عمل آنها بیاموزد، آنرا جمع‌بندی کند و در عمل به کاربندد. تنها در چنین صورتی است که خواهیم توانست به مسأله «بسیج توده‌ها» پاسخ عملی داده باشیم. هر فرغ‌خورد دیگری

جز این حداکثر چیزی در حد قبول و تالیف بسیج توده‌ها در گفتار و تأیید گرفتن و یا نفی آن در کردار خواهد بود.

بعلاوه رفیق در اینجا از «پیشبرد انقلاب» صحبت می‌کند. اگر منظور رفیق از این گفته همان پیشبرد امر بسیج توده‌ها و در رأس آن تربیت و تشکل طبقه کارگر باشد اگر منظور رفیق پیشبرد مبارزه توده‌ها یعنی ارتقاء درجه تشکل و سطح مبارزه آنها باشد باید بگوئیم که نه مسعود ته بیژن و نه سازمان در هیچ موردی معتقد نبوده‌اند که پیشبرد پراتیک مبارزاتی را باید منوط به تشکیل حزب نمود. ما همواره بویژه در روزهای قبل از قیام کوشیده‌ایم این گسایش اپورتونیستی را که شرکت در جنبش توده‌ای و قیام را موقوف به تشکیل صف مستقل طبقه کارگر می‌کرد، افساء نمائیم (۳) چرا که معتقدیم صف مستقل خود محصول پیشبرد و اشاعه یک سیاست مستقل پرولتری در جنبش توده‌ای از طریق شرکت در آن است. اما اگر منظور رفیق از پیشبرد انقلاب به بیان رسانیدن مرحله انقلاب دموکراتیک توده‌ای یعنی پیروزی آن است، باید بگوئیم امر پیروزی انقلاب منوط به تأمین رهبری پرولتری در جنبش خلق و تأمین این رهبری، لااقل در شرایط خاص ایران که نیروی عمده انقلاب طبقه کارگر است و آرایش سیاسی سایر نیروها تا حد زیادی شکل یافته است، در گرو تشکل صف مستقل طبقه کارگر است. تلافی صف مستقل طبقه کارگر بوجود نیامده باشد صحبت کردن از پیروزی انقلاب بازی کردن با کلمات و دل‌خوش کردن به رؤیاهاست.

پرولتاریا برای کوبیدن مهر و شان خود برانقلاب، برای پیشبرد آن تأیید پیروزی، یعنی برای تأمین سرکردگی خویش احتیاج به رجحان اراده و عمل دارد. آیا از این روشن‌تر می‌توان سخن گفت؟ آیا می‌توان راهی از این سرچشمه مطرح ساخت که بدون آنکه طبقه کارگر خود را از زیر یوغ دنباله‌روی از خرده بورژوازی نجات بخشد صحبت کردن از پیشبرد واقعی انقلاب بی‌معنات آیا می‌توان آشکارتر از این سخن راند؟

مشکل است مطرح سازند که این حرف بسیار کلی است و بگویند درست است که پرولتاریا باید صف مستقل خود را داشته باشد و این یکی از شروط پیروزی انقلاب است اما آیا شیوه پیشبرد آن نیز هست؟ تأیید مطرح کنند حزب پرولتاریا از چه طریق می‌خواهد سرکردگی خویش را در انقلاب تأمین و امپریالیسم را نابود سازد؟ شیوه مسأله‌آمیز (پارلمانی) یا از دون نبردهای بی‌امان و قهرآمیز؟

در مصوبه پنجم هم کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ویتنام گفته می‌شود: در زمان حاضر در بسیاری از کشورهای سرمایه داری، سرمایه داران انحصارگر دولتی به درجه‌های مختلف در راه میلیتاریزه کردن و فاشیستی کردن جویند خود گام نهاده‌اند. و برای سرکوب طبقه کارگر و مردم زحمتکش به پیشرفته‌ترین نوع قهر توسل می‌جویند. باین جهت است که تأکید این نکته که اعمال قهر انقلابی برای درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و برقراری حکومت پرولتاریا یک قانون جهانشمول برای مبارزه انقلابی طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری در موقعیت کنونی است، شایان اهمیت است. (۴)

ما همیشه و در هر شرایطی بنا به مصالح طبقه کارگر یا سراجاً اعلام کرده و می‌کنیم که طبقه کارگر هیچ‌چیز از طریق پارلمانتاریسم به پیروزی نمی‌رسد. ما آشکاراً اعلام می‌کنیم که صرفاً از طریق تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی در جریان نبرد قهرآمیز توده‌هاست که سازشکاری نیروهای غیرپرولتری درهم شکسته شده و امپریالیسم با استقرار جمهوری دموکراتیک خلق اساساً اخراج می‌گردد. ما برعکس این دسته از رفقا بر این قانونمندی حرکت و تحول جامعه تأکید می‌کنیم و به توده‌ها نشان می‌دهیم و در عمل نیز نشان می‌دهیم، که رهبری سایر اقتدار فقط بحدود تجدید تسلط امپریالیسم بر تمام شئون حیاتی زندگی توده‌های زحمتکش خلق خواهد خورد.

ما به توده‌ها می‌گوئیم: آنگاه که امپریالیسم و وابستگی بینند رهبری طبقه کارگر در جنبش خلق تأمین شده است، آنگاه که بینند برای همیشه

اخراج خواهند شد. آنگاه که ببینند ایران دارد از جرگه اردوگاه امپریالیستی خارج می‌شود، باتمام قهر ضدانقلابی خویش به سرکوب ی‌رخ‌خواهند خاست. امپریالیسم تنها زمانی نسبتا آسان تن به عقب‌نشینی می‌دهد که مطمئن باشد اولاً این عقب‌نشینی موقتی است. ثانیاً در صورت عدم تمکین به آن، انقلاب برای همیشه او را بیرون خواهد راند. درست به همین دلیل امپریالیسم در برابر فشار سهمگین توده‌های بی‌اخته خلق در روزهای یمن ماه ۵۷ به يك شكست موقتی و تاکتیکی تن داد. تازه بی‌آنکه خواسته باشیم تمهیدهای ناپجا بعمل آوریم باید بر این واقعیت تاکید کنیم که خلقهای ما همه به چشم خود دیدند حتی برای بدست آوردن يك پیروزی در حد اخراج شاه ویران‌ساختن رژیم سلطنتی هم اچیزا هزاران کشته و شهید نثار شد. مردم ما دریافته‌اند که تا این حد پیروزی بر امپریالیسم هم نه از راه‌های پارلمانی و مسالمت‌آمیز بلکه در قیام خونین توده‌های و قوت فشار سهمگین توده‌های خلق به فرجام رسید. اعمال قهر توده‌های بود که شاه را از ایران اخراج کرد. نه هیچ چیز دیگر.

برای ما حتی کوچکترین تردید هم باقی نیست که پرولتاریا و متحدین واقعی‌اش ناگزیر خواهند بود در يك جنگ طبقاتی، نظام سرمایه‌داری وابسته را در ایران براندازند و به نیروی مسلح خود، به نیروی ارتش توده‌ای از نظام نوین در برابر تهاجم امپریالیسم و نوکران داخلی‌اش دفاع نمایند. راستی «قهر مامای هرجامه گه‌نی است که آبتن فو است» (۱)

ولی در تفکر رفقا ضرورت اعمال قهر توده‌ای مقدم بر ماهیت رهبری آن است. در تفکر آنها اهمیت رهبری قهر توده‌ای تحت‌الشعاع خود قهر است. حال آنکه قهر توده‌ای بطرز اسفباری شکست خواهد خورد اگر همچون امروز رهبری، خود را به دست خرده بورژوازی که نمی‌تواند چرخ تاریخ را به پیش راند، بسیار. قهر توده‌ای نهایتاً پیروز خواهد شد هرگاه، رهبری آن در دست پرولتاریای پر قدرت که می‌کوشد چرخ تاریخ را قهرمانانه به پیش راند سپرده شده. متأسفانه از نظر رفقای ما ضرورت اعمال قهر (۲) بسیار حیاتی تر از ضرورت تأمین رهبری این اعمال قهر توسط پرولتاریاست. آنها پیش از آنکه واقعا خواهان پیروزی پرولتاریا باشند خواهان اعمال قهر هستند و نه چیزی بیش از آن. برای آنکه بهتر متوجه موضع رفقا شویم به جملات زیر توجه کنید: «کسانی که به خط مشی مبارزه مسلحانه - رده می‌گرفتند که شما «چندا از توده‌ها» می‌خواهید مبارزه مسلحانه انجام دهید و ما به آنها می‌گفتیم صرف نظر از هر گونه دلیلی، شما اپورتونیست‌هایی هستید که اساساً با اعمال قهر انقلابی مخالفید، برای توجیه سخنان خود می‌گفتند که ما به مبارزه مسلحانه توده‌ای اعتقاد داریم. امروز که توده‌ها مسلح شده‌اند امروز که بقول یکی از فرمانداران از هر ده نفر در ایلام نفر مسلح‌اند به چه فکر می‌کنند؟ اینجا که دیگر بحث مبارزه مسلحانه چندا از توده مطرح نیست» (۳)

ما به رفقا می‌گوئیم چرا ایلام را حجت گفتار خود سازیم؟ فکر می‌کنید در سراسر ایران چند نفر مسلح‌اند؟ در اکثر نقاط ایران از میان مردم هزاران نفر «پاسدار» می‌توان یافت که مسلح‌اند و تحت رهبری خرده بورژوازی باگرایش به شمارهای غیر پرولتاری، بدون هیچگونه آگاهی طبقاتی پرولتاریایی بدون کوچکترین اعتقاد و اعتماد به رهبری طبقه کارگر، در خدمت خرده بورژوازی حاضر و آماده‌اند. روحانیت و بطور کلی جریانهای خرده بورژوازی تقریباً همجدا آنان را سازمان داده و برای خود «دسته‌های خاص افراد مسلح» درست کرده‌اند و واقعا هم می‌توان نام آن را بسیج مسلحانه گذاشت. ولی راستی ببینید این بسیج در خدمت کیست؟ تسلیح آنگاه که در جهت آرمان پرولتاریا قرار نگیرد. فقط پتلهائی قادر به پیشبرد و حل هیچ‌یک از مسائل اساسی انقلاب که تحول نظام اقتصادی - اجتماعی موجود باشد نیست، بلکه در نهایت قادر به حفظ همین پیروزیهای بدست آمده هم نخواهد بود. چنانچه غلیان و فشار توده‌ای، بمثابة یکی از احتمالات ممکن فروکش کند در شرایط سازمان ناپاقتگی نیروهای توده‌ای، هم سلاحهای مصادره شده از کف خواهد رفت و هم بسیاری از پیروزیهای بدست آمده.

مارکسیست - لنینیست واقعی کسی است که قبل از اندیشیدن به اعمال قهر به ماهیت طبقاتی این اعمال قهر بیندیشد. برای پاسداری از منافع پرولتاریا، تسلیح پرولتاریا، دهقانان و زحمتکشان شهری، تنها تحت رهبری پرولتاریای پیشرو و مطرح است، نه فقط خود تسلیح.

رفقای ما بر مبنای طرز تفکری که دارند قاعداً باید بسیار تصعب کنند که چطور مردم بخصوص در تهران اکثر پادگان‌ها را خلع سلاح کردند و به تسلیم واداشتند، چطور تمام سلاحهای اکثر پادگانهای تهران توسط مردم مصادره شد اما هنوز «بورژوازی وابسته» سر جای خود ایستاده است؟ چرا سلاحهای توزیع شده بین مردم به سرعت در دست کسانی قرار می‌گیرد که برای اعمال حاکمیت خود، «دسته‌های خاص مسلح ییگانه از جامعه» (۱) ایجاد می‌نمایند. چه چیز باعث شد که سر نوشت قیام حماسی خلق اینچنین مستخوش تاراج بورژوازی و خرده بورژوازی که نمی‌خواهند و نمی‌توانند امپریالیسم را از پای در آورند، شود؟ ما صراحتاً پاسخ می‌دهیم که عدم تأمین رهبری پرولتاریا در جنبش خلق، عدم تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش طبقه کارگر عامل اصلی دنباله‌روی کارگران از خرده بورژوازی سنتی بود. اگر پرولتاریا صف مستقل خود را تشکیل داده بود نه فقط به دنباله‌روی کشیده نمی‌شد بلکه دهقانان و اقشاری از خرده بورژوازی شهری را هم به دنبال خود می‌کشاند.

دست آورد اعمال قهر توده‌ای زمانی می‌تواند «جمهوری دموکراتیک خلق» باشد که خلق متشکل و مسلح تحت رهبری طبقه کارگر قرار گرفته باشد. تازه اینجا همه مجموعه شرایط لازم و کافی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک خلق فضا خواهد بود. توسل به قهر و دست یافتن به صف مستقل تنها برخی از شروط پیروزی را بیان می‌کنند. داشتن استراتژی و تاکتیک درست در انقلاب و قدرت کاربست مارکسیسم - لنینیسم در هر شرایط مشخص دارای چنان اهمیتی است که پیروزی یا شکست انقلاب را یقیناً تعیین خواهد کرد. ولی این رفقای ساده‌اندیش ما هنگامی که این سخنان را می‌شنوند مارا متهم می‌کنند: «باور کنید این اپورتونیست‌ها دروغ می‌گویند اینجا با اعمال قهر انقلابی خلق مخالفند و هر روز آنرا بصورتی عنوان می‌کنند» (۲) انسان وقتی یکبار دیگر این جمله را می‌خواند این اندیشه می‌افتد که چرا او اینچنین از خواننده می‌خواهد که حتما حرفش را باور کند. شکایت از این «اپورتونیست‌ها» آن‌هم به این شکل انسان را واقعا نسبت به عبق استدلال و تفکر رفیق متعصب می‌سازد.

www.iran-aw

۱ - دولت و انقلاب - لنین
۲ - مصاحبه ص ۳۷

۱ - کاپیتال، ک. مارکس ص ۶۸۰

۲ - رفقا قهر را به تمیز دیره با اصطلاحاتی چون موتور کوچک و موتور بزرگ پذیرفته‌اند. به خواننده توصیه می‌شود برای مطالعه نظرات رفقا در این زمینه به کتاب «انقلاب در انقلاب» رئیس دیره که اساسی‌ترین نکات آن در جزوه «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» رفیق مسعود احمدزاده حفظ شده است مراجعه نمایید.

۳ - مصاحبه ص ۳۷

آیا خرده بورژوازی میتواند به مسلح نگاهداشتن خلق متقاعد شود؟

به این جملات توجه کنید: «آن کسانی که در درون جنبش کمونیستی فریاد خلع سلاح سازمان مبارز طبقه کارگر را سر داده اند واقعا حامیان طبقه کارگرند پادشاهان آنان؟ آیا دشمن در صفوف ما رخته نکرده است؟ قصد خلع سلاح ما را ندارند؟» (۱)

برای سازمان انگیزه های واقعی طرح مسایل بدین شکل، و تعریف و اقیامت تا این حد، هنوز روشن نیست. هیچ معلوم نیست رفیق از کدام تئوری و پراتیک سازمان می خواهد سندی برای اثبات کذب گفتار ما و اثبات صحت گفته هایش بجوید. او فقط تاکید می کند «باور کنید این اپورتونیستها دروغ می گویند» کدام سند و حرکت دال بر «فریاد خلع سلاح» که سازمان سر داده است می باشد، پس چرا این فریاد به گوش هیچکس دیگری نمی رسد؟ در این شیوه برخورد جای تعمق بسیار باقی است.

سازمان در تمام بیانیها، قلمنامهها و در هر فرصتی مجدانه ضرورت انحلال ارتش سابق و تشکیل ارتش نوین انقلابی خلق را که چیزی جز تسلیح توده ها نیست، که دقیقاً عبارتست از تشکیل ارتش توده ای، متشکل از کارگران و دهقانان و زحمتکشان که سربازان و درجه داران و افسران جزء انقلابی به آنها پیوسته اند را مطرح ساخته است. سازمان بارها خارج کردن سلاح از دست توده ها را خیانتی آشکار نسبت به آرمان خلق شمرده است. سازمان به هر وسیله ممکن از مسلح ماندن خلق و سازمانها و نیروهای مترقی و انقلابی دفاع و پشتیبانی کرده و در آینده نیز خواهد کرد.

و اما در پاسخ به «کسانی که در درون جنبش کمونیستی فریاد خلع سلاح سازمان مبارز طبقه کارگر را سر داده اند.» (۲) به اعتقاد ما جنگ فکری و فکری غیر ممکن می گردد که با بورژوازی را نسبتها در یک کشور بلکه در تمام کشورها سرنگون سازیم و بطور قاطع بر آن غالب آئیم و از آن سلب مالکیت نمائیم، از نقطه نظر علمی سراپا غلط و کاملاً ضد انقلابی است اگر آنچه را که اتفاقاً از همه معتبر است یعنی سرکوب مقاومت بورژوازی را نادیده انگاریم یا روی آن پایمالی بکنیم. راهبان اجتماعی و اپورتونیستها همیشه برای خیالیانی درباره سوسیالیسم مسالمت آمیز آماده اند ولی فرق آنها با کمونیستها اتفاقاً در همین است که نمی خواهند درباره مبارزه شدید طبقاتی و جنگهای طبقاتی منظور عملی نمودن این آینه درخشان فکر و تفکر نمایند. شمار ما باید تسلیح پرولتاریا برای پیروزی بر بورژوازی، سلب مالکیت از آن و خلع سلاح آن باشد. این یگانه تاکتیک ممکن طبقه انقلابی و تاکتیکی است که از تکامل عینی میلتاریسم سرمایه داری ناشی می شود و معلول این تکامل است. پرولتاریا فقط پس از آنکه بورژوازی را خلع سلاح نمود می تواند بدون خیانت به وظیفه تاریخی جهانی خود اصولاً هر نوع سلامتی را دور اندازد و یکی نیست که پرولتاریا چنین نیز خواهد کرد. فقط آن وقت و بهیچوجه نه زودتر از آن.» (۳)

تنها روزی بویستیها و آنان که نم از گذار مسالمت آمیز میزنند آنان که پهندهای سیاسی بیش از تسلیح و تجهیز مبارزه انقلابی پرولتاریا بها میدهند آنان که بیش از آنکه چشمان بدبخت قیام مسلحانه پرولتاریا علیه بورژوازی باشد نگران تأخیر در گشایش پارلمان بورژوازی هستند کسانی که بیش از هر چیز به فکر بندوبست با بورژوازی و خرده بورژوازی هستند تا منافع عاجل و تاریخی پرولتاریا آنها که همیشه مفسران واقفیتند نه تغییر دهنده گان آن واز همین دو امید بستن به خرده بورژوازی در برابر امپریالیسم را تبلیغ می کنند یعنی حرفه توده و پیروان روزی بویستی مبدون، این سخنان آموزگار پرولتاریا را فراموش کردماد و بدان بی توجه اند.

اما رفیق اشرف در ارزیابی «گرایش نیروها پیرامون مساله خلع سلاح» سخت دچار خوشبوری است: «ما مخصوصاً باید روحانیون مبارز را متقاعد کنیم که مسلح نگه داشتن خلق بفتح همه است و سعی کنیم حمایت فعال روحانیون مبارز را برای جلوگیری از خلع سلاح خلق توسط بسورژوازی وابسته جلب نمائیم» (۴). (تاکید از ماست).

در این مورد، بخصوص باید اذعان کنیم او دقیقاً بملت بی توجهی به

آموزشهای مارکسیسم و عدم شناخت موضع روحانیت نسبت به موضوع مسلح نگاه داشتن خلق، که خود ناشی از خلقت دیدن و طبقاتی نمیندن مسایل مبارزاتی است. نسبت دچار خوشبوری شده است. او قبل از نوشتن این سطور می توانست تجربه یکسال گذشته را بخاطر آورد اگر او در پروسه قیام در ایران بود می توانست متوجه شود که چگونه روحانیت، وقتی پیروزی مورد نظرش برایش مسلم شد، سرعت و با تمام نیروی خود کوشید از تسخیر پادگانها توسط توده های ستمکش و تسلیح آنها جلوگیری کند. چرا روحانیت با مسلح نگه داشتن همخلق نمی تواند موافقت داشته باشد؟ پاسخ کاملاً روشن است زیرا حفظ تسلیح توده بقول «انگلس» یعنی آغاز و ادامه جنگ طبقاتی، یعنی متلاشی شدن نظم طبقاتی جامعه، زیرا تسلیح توده ها یعنی اعلام جنگ ستمکشان به ستمگران در جبهه های پوست تمام جامعه.

هرگاه بپذیریم که تکامل نیروهای مولد و پیدایش و شکل گیری طبقات و برقراری آنها استمار گرانه منشاء و موجد ضرورت اعمال قهر یک دسته بر طبقات دیگر جهت حفظ نظم طبقاتی و ادامه استمار است، باید بپذیریم که هر جا که بملت تسلیح خرده اکتار و طبقات استمار کننده توان برقراری و تثبیت سلطه قهرآمیز خود را نداشته باشند امکان تداوم ستم طبقاتی ضرورتاً شکسته شده جنگ طبقاتی جریان خواهد یافت.

مگر نهایتاً هر طبقه ای که به حاکمیت دست یابد خود به نیروی حافظ نظم بدل می شود؛ مگر نهایتاً آنرا گوئیم موجود بین استمار شوندگان و استمار کنندگان به حال نوعی از دیکتاتوری بورژوازی یا پرولتاری را برقرار می سازد؛ و مگر نهایتاً اعمال این دیکتاتوری طبقاتی همان اعمال قهر نیرو های حاکم بر سایر اکتار و طبقات است؟ پس صحبت کردن از اینکه روحانیت مبارز را (در حالیکه خود در حاکمیت شریک است) متقاعد کنیم که همخلق را مسلح نگاهداند، به چه مناسبت؟ نه تحلیلهای تئوریک و نه بررسی اوضاع مشخص کنونی هیچکدام نشان نمی دهند که بتوان روحانیت مبارز را به اینکس مسلح نگاه داشتن خلق به سود همه است متقاعد ساخت. اگر حتی رفیق به استدلال حزب جمهوری اسلامی و همه هواداران حاکمیت موجود هم توجه می کرد چنین فکری را در سر نمی پروراندند همه آنها در جواب نیروهای هوادار طبقه کارگر و بویژه در برابر سازمان و حتی نیروها را دیکتاتور خرده بورژوازی که با خلع سلاح نیروهای مترقی به مقابله برخاسته است اینطور تبلیغ می کنند که شما سلاح را برای چه می خواهید؟ اگر برای مقابله با امپریالیسم سلاح می خواهید که این وظیفه ارتش ملی و اسلامی ماست و باید آن را بهیچ وجه و اگر سلاح را برای مقابله با دولت و قیام بر ضد حکومت می خواهید که ما هرگز اجازه چنین کاری را به شما نخواهیم داد - آنها در چهارچوب دیدگاههای ایدئولوژیک خود چنین فکر می کنند و جز این هم نمی توانند فکر کنند. لذا هرگز چیزی را ناممقول تر و توطئه گرانه تر از شعار تسلیح توده ها و مسلح نگاه داشتن همه خلق نخواهند یافت. آنها امروز با تمام خرات وجودشان شمار مسلح نگه داشتن توده مردم را توطئه چنانچه خواران شرق و غرب برای ایجاد بلوا و آشوب و ممانعت از تحقق جمهوری اسلامی می دانند و میدانند چرا آنان اینگونه می اندیشند؟ زیرا همه بهره کشان - بویژه وقتی در حاکمیت سهمی باشند «امنیت» را بزرگترین موهبت و مسلح بودن توده های ستمکش خلق را بالای خاناسوز آن می دانند.

اشرف از دیدگاه طبقاتی و پرولتاریائی خرده بورژوازی را تحلیلی نمی کند او فراموش می کند که شیوه برخورد کمونیستها در هر مرحله از انقلاب چنین است که: معین کنند که چه نیروهایی باید سرکوب و مستلاشی شوند؛ کدامین نیروها منفرد و بی طرف گردند و چه نیروهای می توانند و باید با پرولتاریا متحد یا همسو باشند؛ چنین است که: از ظرفیت و توان این نیروها یک ارزیابی عینی ارائه دهند و برنامه حداقل و سیاست خود را دقیقاً بر اساس عینیت نیروهای انقلاب و ضد انقلاب تنظیم کنند. این برنامه حداقل دارای دو ویژگی اساسی است: اولاً سایر اکتار خلق هیچیک قادر نیستند مجری آن گردند ثانیاً این برنامه قادر است حمایت سایر اکتار خلق را به سوی خود جلب کرده آنان را به دنبال خود بکشاند ولی از آنجا که خرده بورژوازی بنا به ماهیت خود خواستار دگرگونی بنیادی نظام طبقاتی نیست، چنانچه در موضع رهبری قرار گیرد نمی تواند مورد نظرش را که قطعاً یک پیروزی نیمه کاره و موهبت است بدست آورد، با تمام هم خود مانع تسلیح پرولتاریا و سایر اکتار وسیع زحمتکش خلق خواهد شد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که از تاوطلبان غیر حرفه ای تشکیل شده، بتدریج تبدیل به مستخدمین حرفه ای مزدبگیر می شوند. پس از قیام از آنجا که قشر بالای خرده بورژوازی در قدرت سیاسی حاکم بر جامعه سهمی شده است، نیرو های مسلح تحت رهبری او از موقعیتی که می شد آن را نوعی تسلیح توده ای

۱ - مساجه ۱۹
۲ - مساجه ۲۸
۳ - برنامه جنگی پرولتاریا لینن ۱۹۱۶
۴ - مساجه ۵۷

نماید چنانچه در صورت دستهای خاص افراد مسلح (پلیس - ارتش دائمی) که مافوق جامعه قرار داده شده و خود با آن بیگانه می‌شوند درمی‌آیند. (۱)

نیروهای مسلح این خرد بورژوازی به نیروی حافظ نظم تبدیل می‌شوند. زیرا خرد بورژوازی هم حافظ نظام طبقاتی است آنها لزوماً قس نیروی سرکوبگر را در برابر مبارزات ملطف کارگر و زحمتکشان ایفا خواهند کرد. آنها نمی‌توانند چنین نباشند. بنابراین نمی‌توانند با تسلیح پرولتاریا مخالف نباشند. جالب خواهد بود اگر این دیدگاه و فقی نسبت به خرد بورژوازی پس از قیام را با پیش مارکس از خرد بورژوازی دموکرات در بعد از انقلاب ۱۸۵۰ مقایسه کنیم. مارکس در خطبدهای به اتحادیه کمونیستها می‌گوید: «خرد بورژوازی در مبارزه آینده مانند گذشته تاحدامکان تردید به خرج می‌دهد بزدل، غیرقاطع و غیرفعال باقی می‌ماند، اما وقتی پیروزی قطعی است آن را برای خود ادعا می‌کند. از کارگران می‌خواهد نظم را رعایت کنند و بهر کار بازگردند و از زیاده‌روی بپرهیزند و پرولتاریا را از ثمرات پیروزی محروم می‌سازد. کارگران قادر نیستند تموکراتهای خرد بورژوا را از این کار باز دارند اما قادرند کاری کنند که خرد بورژوازی حتی المقدور بسختی بتواند از قدرت علیه پرولتاریای مسلح استفاده کند. (۲)

آری تمام واقعیات بما حکم می‌کند که در مورد تسلیح پرولتاریا و سایر زحمتکشان در برابر خرد بورژوازی در شرایط غلبه وی، در شرایطی که وی به نیروی حافظ نظم بدل گشته است، کاری کنیم که بسختی قادر باشد از قدرت علیه پرولتاریای مسلح استفاده کند و نه چیزی بیش از آن، امید به متقاعد ساختن خرد بورژوازی به اینکه مسلح بودن خلق - که بخش عمده آن پرولتاریاست، به سود همه است، رؤیائی بیش نیست. در همین جا متذکر می‌شویم که قصد ما هیچوجه نفی مبارز بودن برخی از روحانیون مترقی نیست. روحانیون مبارز وجود دارند و گرایشات ضد امپریالیستی هم در حرکاتشان مشاهده می‌شود. ولی این بیچوجه باعث آن نیست که روحانیت را خواهان دواگون ساختن همه نظام اجتماعی از راه جبر، به مصاب آوریم. دیدگاه ما نسبت به خرد بورژوازی منعی آن نیست که این اقتدار در مبارزه طبقاتی به اعمال قهر و جنگ مسلحانه مبادرت نمی‌کنند. خیر آنها تحت شرایط خاص بمنظور دست یافتن به قدرت حتی ممکن است میان مردم سلاح توزیع کنند. ولی چیزی که مسلم است بلافاصله بعد از رسیدن به قدرت می‌کوشند برای خود «دسته‌های خاص افراد مسلح که از جامعه بیگانه می‌شوند» تاسیس کنند و آنها را بهر اعمال حاکمیت خود (قهر خود) بر پرولتاریا و نیمه پرولتاریا بدل سازند یعنی آنها نیز می‌کوشند برای خود «دولت» تاسیس کنند. لذا آنها همواره میل وافر و عزم جزمی در خلع سلاح پرولتاریا و سایر زحمتکشان خواهند داشت. این قانون مبارزه طبقاتی است.

خرد بورژوازی هرگاه به حاکمیت برسد یا همچون شرایط فعلی با بورژوازی در حاکمیت شریک شده، بیش از هر چیز متکسی به ارتش دائمی مسلح خویش برای اعمال قهر ضد انقلابی علیه کارگران و زحمتکشان است. مگر نه اینکه بطور کلی سرمایه‌داران و مدافعان نظام سرمایه‌داری، هرگز در هیچ زمانی، قدرت و حاکمیت خود را از روی میل به پرولتاریا واگذار نخواهند کرد.

بعلاوه در شرایط خاص ما بویژه در پروسه قیام برای همه بخوبی روشن شد که همه رهبران بورژوازی و خرد بورژوازی مرفه چنان از تسلیح مردم و قیام مسلحانه به وحشت افتادند که نمایندگان خود را سراسیمه بهر گوی ویرزن فرستادند که مردم را از حمله به پادگانها و مصدومه سلاحها باز دارند. همه آنها با تمام تلاش خود کوشیدند ارتش دست نخورده باقی بماند و از طریق مصالحه با امپریالیسم این ماشین جنگی را برای حفظ و حراست سرمایه و حفظ و حراست مالکیت خصوصی در اختیار خویش گیرند.

درست برعکس بورژوازی و اعیان و انصارش، توده ستکشان شهر و روستا، هواداران طبقه کارگر و همه نیروهای انقلابی با تمام نیروی خویش کوشیدند تا هرچه بیشتر ارتش مزدور شاه از پای درآید و بیشترین سلاح از زرادخانه‌های دشمن به دست توده‌های ستکش خلق افتد. ولقیات روشن تر از آن است که نیاز به شرح و بسط بیشتری داشته باشد.

درک ضرورت حفظ تسلیح توده‌ای و مسلح نگاه داشتن خلق مستقیماً متکی است به درک ضرورت نفی استعمار، نفی جامعه طبقاتی و نه صرف مخالفت با امپریالیسم و بورژوازی وابسته، تنها آنان که مستقیماً استعمار می‌شوند می‌توانند به ضرورت حفظ تسلیح توده‌ای متقاعد باشند، نه آنان که پناه ماهیتشان هرگز نمی‌خواهند جامعه طبقاتی را برانندازند. لنین از آموزشهای انگلس نقل

می‌کند که «سازمان مسلح خودگردان توده‌ای» تنها در جامعه اشتراکری اولیه می‌توانست وجود داشته باشد و می‌گوید: «وجود چنین جامعه‌ای از این نظر محال است که جامعه متمدن به طبقات متخاصم و دشمنان متخاصم آشتی ناپذیر تقسیم شده است که تسلیح خودگردان آنها کار راه مبارزه مسلحانه میان آنها می‌کنند... هر انقلاب یا در هم شکستن دستگاه دولتی، برای العین به معنای آن می‌دهد که چگونگی طبقه‌شماره جدید می‌کوشد مجدداً دسته‌های خاصی از افراد مسلح تشکیل دهد که خدمتکار وی باشند که چگونه طبقه ستکش می‌کوشد سازمان نوینی از این نوع ایجاد کند که بتواند خدمتکار استعمار شوندگان باشد نه استعمار کنندگان.» (۱)

رفیق اشرف یا به تقسیم جامعه به طبقات متخاصم معتقد نیست که چنین نیست، یا «روحانیت مبارزه» را خواهان رهائی زحمتکشان و برانداختن جامعه طبقاتی می‌شمارد که چنین چیزی لااقل از نظر ما محال است. اگر جز این می‌بود او هرگز نمی‌خواست خرد بورژوازی را در حالیکه بر مسند حکومت تکیه زده متقاعد کند که مسلح نگاه داشتن همه خلق - که رکن اساسی آن پرولتاریاست - به سود همه است. زمینه تئوریک این درک از آنجا ناشی می‌شود که در امر مبارزه تنها یک تضاد را بنام تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی وابسته می‌شناسند. او چون نیروهای درون جبهه خلق را از هم متمایز نمی‌کند، در نتیجه چنین می‌اندیشد که تنها بورژوازی وابسته است که با حفظ تسلیح توده‌ای مخالف است. این مساله که یکی از اساسی‌ترین مسائل انقلاب ماست همواره به پشهای زیادی را برانگیخته است. پره‌اختن به ساخت طبقاتی درون جبهه خلق، تشخیص موضع خرد بورژوازی در انقلاب و تعیین سیاست پرولتاریا نسبت به آن همواره از پرنج‌ترین مسائل جنبش کمونیستی ایران بوده است. بسیاری از نیروهای مارکسیست - لنینیست نسبت به خرد بورژوازی دیدگاهی ساده‌انگارانه دارند آنها تنها از دریچه تضاد خلق با امپریالیسم به جامعه می‌نگرند لذا فقط گرایشهای ضد امپریالیستی خرد بورژوازی را می‌بینند و او را درست در کنار پرولتاریا قرار می‌دهند. اینان تمایل دارند که مانند رفیق اشرف وجه تمایز بین کارگران با خرد بورژوازی را فراموش کنند. آنها تنها مقوله کلی خلق را جایگزین صببندی طبقاتی نیروها می‌کنند. در گفتار آنها که لاپلاهی متون مارکسیستی سیر می‌کنند از کارگر، سرمایه‌دار، دهقان و خرد بورژوازی و دیگران یاد می‌کنند. اما در کردار فقط تضاد خلق با امپریالیسم را می‌فهمند آنها پره‌اختن به تضاد های درون جبهه خلق را زاید و امری که به وحدت نیروها زیان می‌رساند تلقی می‌کنند. اینان از خرد بورژوازی همان دریافت و توقیرا دارند که از پرولتاریا در بنیان تفکر این رفقا مرزبندی‌های طبقاتی درون جامعه به مرزبندی عمومی تری که بیانگر تضاد خلق با امپریالیسم است بدل شده است. آنها در کردار و یا هم بر کردار و هم در گفتار شمار بسیج بلاواسطه خلق را به پیش می‌برند و بدون توجه به شرایط خاص ایران بدون تشکیل حزب نیز کمب قدرت سیاسی را به رهبری پیشاهنگان مارکسیست - لنینیست ممکن می‌شمارند. و به اعتقاد ما این تفکر که همان تحلیل مفهوم طبقه در مفهوم خلق است چیزی جز یک درهم‌اندیشی خرد بورژوازی نیست.

۵

صف مستقل بدون سیاست مستقل، فرم بدون محتوا است

صفحات ۵۸ تا ۶۴ مصاحبه از نظر مطالبی که رفیق پیرامون مبارزه طبقه کارگر و وظایف پیشرو در مقابل آن مطرح کرده است بسیار نمایان توجه است. به خواننده توصیه می‌کنیم یادبیکر این صفحات را که به رابطه پیشرو و پرولتاریا اختصاص داده شده مطالعه کند، تا روشن‌تر دریابد که چگونه در هر کلمه آن در عبارات آن و در بنبند جملات آن مارکسیسم به آشکارترین شکلی به‌تاراج رفته است.

قبل از پرداختن به مسأله و شکافتن موضع رفیق اشرف لازم است درباره دیدگاه‌های سازمان از آغاز تا امروز پیرامون ضرورت وحدت در جنبش کمونیستی (دست یافتن به وحدت خاص) و پیوند خوردن با پایگاه طبقاتی و ایجاد صف مستقل طبقه کارگر توضیحاتی دهیم.

سازمان خیلی زود ایستاد ایجاد بلاواسطه جبهه خلق - قبل از تشکیل پیشرو واقعی طبقه کارگر - را که توسط رفیق محمود مطرح شده بود به کنار نهاد. سازمان در سال ۵۴ در نبرد خلق شماره ۶ و سپس در مباحثی که پیرامون جبهه واحد توده‌ای مطرح شده در جزوه «بحث ویژه درون سازمان» و همچنین در مقاله درباره وحدت و نقش استراتژیک سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران مواضع خود را دال بر تأکید روی اهمیت تشکیل صف مستقل مارکسیست - لنینیست‌ها و پیوند یافتن آنها با پایگاه طبقاتی شان پرولتاریا و تقدم آن نسبت به جبهه اعلام داشته است. رفیق یژن با طرح ضرورت به‌کارگیری اشکال سیاسی - صنفی مبارزه برای پیوند خوردن با توده‌ها برای خارج کردن آنان از حالتی که فقط «نقش تماشاچی» را در مبارزه با رژیم برای کنند» (۱) در گرایش سازمان به سوی اشکال دیگری از مبارزه مؤثر می‌افتد. و سازمان آن را تاحد کار سیاسی - تشکیلاتی درون طبقه کارگر ارتقاء داده در دستور کار خود قرار می‌دهد. در این مرحله سازمان از یک‌سو با پذیرش کار سیاسی - تشکیلاتی درون طبقه و فعالیت تبلیغی و ترویجی در جهت تربیت و تشکیل طبقه کارگر و از سوی دیگر با کوشش در جهت وحدت در جنبش کمونیستی ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر را عملاً طرح و محدوده آن را تعقیب می‌کند. ما در دو جزوه «وظایف ...» به تشریح همین مسأله و فعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک - مارکسیست - لنینیست‌ها پرداخته‌ایم.

ما در آن مقالات تأکید کرده‌ایم که باید صف مستقل طبقه کارگر را به وجود آوریم، باید آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک را در میان طبقه کارگر تبلیغ و ترویج کنیم، باید پرولتاریا را در سازمانی جداگانه که خط و مرز کاملاً مشخصی با سایر طبقات دارد متشکل کنیم. ما پذیرفته‌ایم که بدون انجام تمام این وظایف، انقلاب دموکراتیک توده‌ای ما، هرگز بهتر نخواهد رسید چرا که شرط تحقق آن تأمین رهبری پرولتاریا در انقلاب است.

ما برخلاف رفیق اشرف تمام آنها را در زمره وظایف اساسی خود شمرده‌ایم و بارها و بارها روی اهمیت و ضرورت آن تأکید کرده‌ایم. ما تاکنون بسیار و بسیار از اهمیت تبلیغات سوسیالیستی صحبت کرده‌ایم.

رفیق اشرف فکر می‌کند با «بردن ایدئولوژی مارکسیستی» (۲) به درون طبقه می‌توان این مهم را به‌انجام رساند. به بیان دیگر برای ایجاد صف مستقل طبقه کارگر باید بگوئیم طبقه را در جهت مارکسیست شدن حرکت دهیم؛ هر مارکسیستی که القای مبارزه را آموخته باشد می‌داند که این کار غیرممکن است. وضعیت عینی طبقه کارگر چنان است که حداکثر دسته پیشرو پرولتاریا توان دریافت مارکسیسم را خواهد داشت و نه توده طبقه کارگر. ما باید اعضای ستاد رهبری مبارزات پرولتاریا را به‌سلاح مارکسیسم - لنینیسم مجهز سازیم. به اعتقاد ما گسترش این امر در سطح توده طبقه کارگر، و حتی بخش مهمی از آن امری ناممکن است. بی‌آنکه خواسته باشیم این را نفی کرده باشیم که مارکسیست - لنینیست‌ها موظفند که «باتمام قوا در جهت اشاعه مارکسیسم در سطح توده‌ها بکوشند. منظور از صف مستقل این نیست که طبقه کارگر به آگاهی مارکسیستی دست یافته و مجهز به آن در انقلاب شرکت کند. منظور آنست که پرولتاریا موفق شده باشد در ذهن خویش خط و مرز مشخصی میان منافع خود، خواسته‌ها و ایده‌آلهای تاریخی خود با منافع و ایده‌آلهای سایر اقشار و طبقات جامعه‌ترسیم نماید. تنها وقتی می‌توان از صف مستقل طبقه کارگر سخن گفت که لااقل

اکثریت طبقه منافع طبقاتی‌اش را درک کرده و مستقیماً برای تحقق خواسته‌های طبقاتی خودش در جنبش شرکت کند. وقتی می‌توان گفت طبقه کارگر استقلال خویش را بازیافته است که در پراتیک و در مبارزه طبقاتی از دنباله‌روی از سایر طبقات و اقشار خلاص شده باشد. و این خود متضمن ترویج حد معینی از آگاهی طبقاتی (سوسیالیستی و دموکراتیک) در میان طبقه است. این امر باید ضرورتاً توسط پیشرو انقلابی طبقه صورت گیرد. و از بیرون به میان طبقه برده شود. آنچه طبقه کارگر بطور خودبخودی درمی‌یابد از حد آگاهی تردیدبونی (اتحادیه‌ای) که یک آگاهی خرده بورژوازی است فراتر نمی‌رود. اهم نیرومند برین این آگاهی، اهم بیدار کننده طبقه کارگر افشاکری همجانبه سیاسی است ترویج آگاهی بریستر حرکت خودانگیخته کارگران عمدتاً براساس و به کمک همین افشاکری‌ها صورت خواهد گرفت. این فعالیت ضرورتاً باید از خط مشی (سیاست) منسجم و مستقلی که حاصل تطبیق خلافتان مارکسیسم - لنینیسم با شرایط خاص جامعه‌مان باشد، پیروی کند. و بیکگیری و ادامه کاری و پیشبرد همین سیاست مستقل توسط پیشرو انقلابی طبقه کارگر است که مرانجام به‌عراز هویت مستقل طبقه کارگر در جنبش خلق خواهد انجامید. سیاست پرولتاریا در مرحله انقلاب دموکراتیک هرگز همان سیاست خرده بورژوازی و اویحیانا دیگران نیست، سیاست پرولتاریا و سیاست خرده بورژوازی. کیفیتاً متفاوتند. فشرده سیاست پرولتاریا در شعارهای تاکتیکی و شعار استراتژیک متجلی می‌شود. از اینرو مارکسیست - لنینیست‌ها موظفند برای دست‌یافتن به تشکیل مستقل طبقه کارگر و تأمین رهبری پیشرو واقعی طبقه کارگر در سطح جنبش کارگری یک سیاست پرولتری مستقل و فعال را در پیش گرفته آن را مجدانه تعقیب نمایند. و مظهر این سیاست عموماً شعارهای خاص و مستقلی است که از جانب پیشرو پرولتاریا مطرح می‌شود.

رفیق اشرف معتقد است «در شرایط کنونی طبقه کارگر شعار سیاسی مستقلی برای خود ندارد»، ما می‌پرسیم منظور از «در شرایط کنونی» چیست؟ اگر منظور رفیق در مرحله کنونی انقلاب باشد که انعطاف پوی است و اگر منظور از «در شرایط کنونی» همین وضعیت فعلی باشد می‌توان پرسید پس چه تغییر در اوضاع باید پدید آید تا طبقه کارگر بتواند شعارهای سیاسی مستقل خود را مطرح سازد؟

رفیق اشرف تصور می‌کند چون شعارهای «تاپود باد بورژوازی واپسته» یا «مرگ برامپریالیسم» جنبه عام و همگانی دارد، چون انقلاب دموکراتیک در هر حال یک انقلاب همگانی است، لذا طبقه کارگر شعار سیاسی مستقلی برای خود ندارد و فقط در زمینه مبارزه اقتصادی می‌توان از منافع طبقه کارگر دفاع کرد. اشتباه رفیق در اینجا است که تصور می‌کند جنبه همگانی و عام انقلاب دموکراتیک مانع طرح شعارهای سیاسی مستقل توسط پیشرو طبقه کارگر و اشاعه آن در سطح طبقه است. رفیق اشرف آشکارا پانکجه بر جنبه همگانی انقلاب دموکراتیک، خلق طبقه کارگر را از پیشبرد سیاست مستقل خود باز می‌دارد و با مضموش کردن مرزبندی‌های طبقاتی مانع اتحاد طبقه کارگر صحت رهبری پیشرو انقلابی خویش می‌گردد و آن را همچنان در اسارت دنباله‌روی از خرده بورژوازی نگاه می‌دارد و بدین ترتیب به‌دست خود رهبری انقلاب را به خرده بورژوازی و بورژوازی می‌بازد تا مبارزات وسیع‌ترین توده‌های متشکل خلق را به‌اسفناک‌ترین وجه ممکن به‌شکست کشاند.

به اعتقاد ما در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاریائی ضرورت پیشبرد سیاست مستقل پرولتاریائی در انقلاب دموکراتیک به بهانه جنبه همگانی آن تنها توسط کسانی صورت می‌گیرد که به بورژوازی بودن انقلاب تن داده باشند. پیشرو واقعی پرولتاریا هرگز بدین انحطاط تن در نخواهد داد.

بهر حال از آنجا که شعارهای سیاسی مستقل طبقه کارگر تجلی‌گاه آن سیاست مستقل پرولتری است که پیشبرد آن وظیفه هر جریان کمونیستی است لذا به اعتقاد ما چنانچه همچون رفیق اشرف صف مستقل را تنها در فرم بیدریم و بگوئیم «جنبش مستقل طبقه کارگر بیشتر جنبه تشکیلاتی دارد تا شعاری و تاکتیکی» (۱) در واقع با کنار نهادن خط مشی مستقل و هویت سیاسی مستقل خود ادامه دنباله‌روی پرولتاریا از خرده بورژوازی را تضمین کرده‌ایم.

ما در جزوه «بازهم ...» ضمن اینکه روی مجزا کردن طبقه کارگر از سایر هم‌زمانش و تشکیل صف مستقل او صحبت کرده‌ایم از «اهدای خطای تفکری که هویت مستقل و متمایز و تأمین هم‌زمانی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک را با شمار می‌خواهد حل نماید» (۲) سخن گفته‌ایم. این بیان از این نظر درست است که گفته‌ایم مسأله صف مستقل پرولتاریا و رهبری آن در جنبش خلق با تکرار شعار «بیش به سوی صف مستقل پرولتاریا» یا «پیش به سوی رهبری طبقه کارگر» یا «زنده‌باد رهبری طبقه کارگر» حل نخواهد شد. چرا که این شعارها قبل از آنکه ماهیت تضاد سیاست و منافع پرولتاریا با خرده بورژوازی و بورژوازی و برای طبقه کارگر توضیح دهد و دقیقاً برای او روشن نماید که چرا، چگونه

۱ - نبرد با دیکتاتوری ص ۹۸
۲ - مصاحبه ص ۵۸

و تاجه حد سیاست او از سرمایه‌داری جداست؟ رهنمودی برای فعالیت عصر آگاه است. در عین حال هرگاه بپذیریم که در هر زمان شمارهای مستقل پرولتاریا چکیده سیاست مستقل پرولتاریاست و یا پیشبرد این سیاست بر پایه اشاعه آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک و افشاگریهای همه‌جانبه سیاسی-توسطی‌پیشرو پرولتاریاست که صف مستقل طبقه کارگر شکل می‌گیرد. آنگاه ابعاد خطای تفکر ما در دجزوه بازمه که می‌گفت مساله احراز هویت مستقل و متمایز پرولتاریا باشمار (پیشبرد سیاست مستقل) حل نخواهد شد. پیش از پیش آشکار خواهد گردید. هرگاه توجه کرده باشیم که حتی شمارهای همگانی پرولتاریا بهیچوجه همان شمارهای خرده بورژوازی و بورژوازی نیست باید هرچه سریعتر اذهان کنیم که هویت مستقل بدون شمار مستقل اساسا برهنه‌مانست.

قصه ما این است که آگاهی طبقه کارگر چنان ارتقاء یابد که در کشاکش مبارزه طبقاتی بتواند دوست را از دشمن تمیز دهد. و در عمل قادر شود بین منافع طبقاتی خود و سایر اقشار و طبقات پدرستی خط و مرز روشنی ترسیم نماید. طبقه کارگر باید بچنان سطحی از آگاهی سیاسی دست یابد که در عمل بتواند فرق بین آنچه را که بورژوازی و خرده بورژوازی عنوان می‌کند از آنچه را که پرولتاریا می‌خواهد، تشخیص دهد. پرولتاریا باید حول شمارهای مستقل خود متحد شود. طبقه کارگر ضمن اینکه در هر مساله روزمره باید دریابد که فرق خواست او باخواست دیگران چیست، این را نیز باید دریابد که تفاوت بین رژیم استبدادی و جمهوری اسلامی، و جمهوری دموکراتیک خلق چیست و کدام یک متعلق به او و در خدمت اوست. مضمون و محتوای صف مستقل طبقه کارگر چیزی جز گرد آمدن طبقه کارگر حول شمارهای مستقل خویش نیست. در اینجا لازم به تذکر است که شمار استراتژیک طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک توده‌های ضمنی اینک شمار مستقل است. یعنی آشکارا همواره چیزی بیش از شمار های خاص سایر اقشار و طبقات خلق را مطرح می‌کند ولی ماهیتا چنان است که امکان گرد آوردن و تشکیل همه نیروهای انقلاب حول آن فراهم است. تاکید روی طرح شمار مستقل طبقه کارگر در انقلاب یعنی نفسی شرکت نیروهای ذخیره انقلاب در انقلاب نیست. اقشار و طبقات خلق در انقلاب دموکراتیک هر یک با همان شماری که دیگری عنوان می‌کند در انقلاب شرکت نمی‌کنند. برعکس هر طبقه اینک همونی کدام یک از اقشار و طبقات خلق در انقلاب تأمین شود، شمار استراتژیک او هم بر دیگران تحصیل شده به دنبال او کشیده خواهد شد.

البته متعجبیم که طرح و تبلیغ این شمارها چنانچه به نوشتن آنها پای اعلامیه‌ها محدود شود کمتر مساله‌ای را در رابطه با طبقه کارگر حل خواهد کرد. باید با بهره‌گیری خلاقانه از تمام فرصتها و موقعیتهائی که در پروسه جنبش پدید می‌آید، یک کار تبلیغی ترویجی وسیع روی توضیح رابطه این شمارها با منافع طبقه کارگر و توضیح تضاد منافع طبقه کارگر با شمارهای سایر طبقات صورت گیرد. دما و صدا بار در مورد مشخص باید این شمارها برای طبقه کارگر توضیح داده شوند تا در نهایت در وجدان طبقه کارگر بین آنچه خود او می‌خواهد و باید بخواند و آنچه دیگران برای او می‌خواهند خط و مرزهای روشنی ترسیم شود. این سخن اشرف که می‌گوید «در شرایط کنونی طبقه کارگر شمار سیاسی خاص خود را ندارد» به این معنی است که در شرایط کنونی امکان بردن آگاهی سوسیال دموکراتیک به میان طبقه کارگر وجود ندارد.

رفیق اشرف صف مستقل طبقه کارگر را نه در برنامه و تاکتیک مستقل، نه در متحد شدن طبقه کارگر حول شمار مستقل، بلکه در شکل مستقل پیشگامان او جستجو می‌کند. در قسمت دیره و حزب ما جوهر این دیدگاه را مورد بررسی قرار خواهیم داد. ولی لازم است در اینجا بگوئیم که درک فرمالیستی او از تشکیل طبقاتی و عدم درک مرز بندی واقعی طبقات او را بدینجا می‌رساند که شمارهای طبقه کارگر را همان شمارهای خرده بورژوازی می‌انگارد. مبارزه خرده بورژوازی را همان مبارزه پرولتاریا می‌داند و به متحدین ناپیگیر پرولتاریا تاسرحد خود پرولتاریا اعتماد می‌کند.

برداشت‌های رفیق اشرف از مبارزه سیاسی و شمارهای سیاسی طبقه کارگر یک برداشت پرولتاریائی نیست او می‌گوید: «ما فقط می‌توانیم در زمینه خواستهای صنفی شمارهای مخصوص طبقه کارگر را مطرح کنیم و فقط در زمینه صنفی می‌توانیم از منافع خاص این طبقه حمایت کنیم. ولی می‌دانید که مبارزه صنفی بدون مبارزه دموکراتیک تقریبا بی‌معناست. و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود. و می‌دانید که مبارزه برای آزادی و دموکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنائش اعمال قهر انقلابی است. تا این طبقه بر نیافتد دموکراسی به وجود نمی‌آید. ملاحظه می‌کنید باچه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی، مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل می‌شود؟ نقش محوری مبارزه مسلحانه را در اینجا می‌فهمید؟» (۱)

تصاهفی نیست وقتی ما این گفته‌های درهم و برهم را رد می‌کنیم، رفیق

فورا شکوه می‌کند که «باور کنید اینجا دروغ می‌گویند، اینجا با اعمال قهر انقلابی خلق مخافته‌اند».

ما قبلا متذکر شدیم که چقدر باید از سبیل نظری مبارزه و انقلاب بدور باشیم که لحظه‌ای تصور کنیم پرولتاریا در مبارزه سیاسی شمار خاص خویش را ندارد! و اما چگونه می‌توانیم هم معتقد باشیم «فقط می‌توانیم در زمینه خواستهای صنفی شمارهای مخصوص طبقه کارگر را مطرح کنیم» و هم معتقد باشیم که باید برای تسخیر قدرت تحت رهبری طبقه کارگر مبارزه کنیم. عریان‌ترین نسوع اکتوویسم در این جا به نمایش گذاشته شده است. «طبقه کارگر شمار سیاسی خاص خود را ندارد و فقط در زمینه خواستهای صنفی شمارهای مخصوص طبقه کارگر مطرح است. چالیست در اینجا این سخنان رفیق را با آموزش لنینی با این مضمون که: اکتوویستها همواره اینطور تبلیغ می‌کنند که گویا مبارزه سیاسی خاص لیبرالها و مبارزه اقتصادی کار سوسیال دموکراتهاست، مقایسه کنیم. (۱)

او در چند سطر پائین تر تصریح می‌کند عدم وجود آزادی و دموکراسی باعث سیاسی شدن مبارزه طبقه کارگر و در نتیجه نظامی شدن آن می‌شود. و وضعیت مبارزاتی طبقه کارگر انگلیس را حجت گفتار خود می‌گیرد: «در انگلستان بعلمت وجود شرایط دموکراتیک سالهاست که مبارزات صنفی کارگر در همان چهارچوبه مبارزه صنفی باقی مانده.» (۲)

آیا نیازی به بررسی این سخنان هست؟ در اینجا فقط باید برای رفیق تونبیت داد که بورژوازی وابسته، دیکتاتوری را بنهوان وسیله‌ای جهت حفظ حاکمیت خویش به کار می‌برد و او آشکارا و بی‌پرده همچون سایر مفسرین بورژوائی، راز بقای سرمایه‌داری غرب را، در دموکراسی موجود در آن کشورها دانسته است! به اعتقاد او دلیل اینکه سالهاست طبقه کارگر در انگلستان مائه تسخیر قدرت را فراموش کرده است، درست در دموکراتیک بودن حکومت انگلستان است. اشرف چون خیالی می‌کند طبقه کارگر فقط بخاطر «آزادی و دموکراسی» مبارزه سیاسی می‌کند و چون در انگلستان هم آن آزادی و دموکراسی وجود دارد لذا خواست سیاسی طبقه کارگر بر آورده شده و دیگر دلیلی برای مبارزات سیاسی طبقه کارگر وجود ندارد. لذا تصور می‌کند در انگلستان سالهاست که پرولتاریا دیگر مبارزه سیاسی نمی‌کند!!

باین حساب در جامعه سرمایه‌داری کلاسیک اصولا امر انقلاب صنفی است (۳)، چرا که لازمه آن سیاسی شدن مبارزات طبقه کارگر در این جوامع است و وزعم رفقا باید طبقه کارگر تحت فشار دیکتاتوری باشد، که آن هم چون شکل حکومتی در این نوع رژیم‌ها دموکراسی است مطرح نیست! سابقا هم برخی با کمک این ترفهای کودکانه فکر می‌کردند چنانکه کاری کنند که دیکتاتوری تشدید شود. مبارزات طبقه کارگر زودتر سیاسی خواهد شد. آیا در برابر توصیفاتی که رفیق از نقش دموکراسی کرده است و وظیفه همراهیست واقعی این نیست که بگوئید: لعنت بر هر چه دموکراسی است که نمی‌گذارد مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی بدل شود!!

کاملا طبیعی است که برخی اینقدر از شرایط دموکراتیک یا نیمه دموکراتیک گریزان باشند، چرا که تصور می‌کنند اگر فشار کمتر باشد، مبارزات طبقه کارگر سیاسی نخواهند شد؟! توضیح اینکه طبقه کارگر بیش از هر نیروی دیگر برای پیشبرد مبارزات سیاسی - طبقاتی خود از دموکراسی و آزادی سیاسی بهره می‌جوید، توضیح واضحات است. این مسائل چنان آشکار است که شاید تنها برای عقیب مانده‌ترین اذهان هنوز شکافته نشده باشد.

به بنیه کلام او توجه کنیم... مبارزه صنفی بدون شرایط دموکراتیک، تقریبا بی‌معناست و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی مسابزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود...» اولاً بخاطر آورییم شرایط حکومت قیل از قیام را در سالهای ۵۶ و ۵۷ و رشد چشمگیر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر را، تا مشاهده کنیم که این ایده که طبقه کارگر بعلمت ساخت غیر دموکراتیک یادست به مبارزه صنفی نمی‌زند یا مبارزات مستقیما به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود تاجه حد بی‌پایه و ساختگی است. اگر او فقط مبارزات اقتصادی طبقه کارگر در فاصله دو ساله قبل از ۱۷ شهریور را که زیر فشار شدیدترین رژیمهای فاشیستی صورت می‌گرفت، بیاد می‌آورد از پیش خود چنین ادعائی نمی‌کرد، که مبارزه صنفی بدون شرایط دموکراتیک تقریبا بی‌معناست. و یا بلافاصله پس از آغاز به مبارزه برای آزادی و دموکراسی بدل می‌شود. از لحاظ نظری اعتقاد به این جملات اوج جدائی از مارکسیسم و قوانین مبارزه طبقاتی است. اما جالبتر از همه این سخن رفیق است که می‌گوید مبارزه صنفی «بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود» ما مشوال می‌کنیم با کدام منطق مبارزه سیاسی یعنی مبارزه برای آزادی و

۱ - نقل به معنی از جوجا کتیک.

۲ - مصاحبه ص ۶۲

۳ - هرگز رفقا اشرف و حرمتی‌پور در این زمینه بوخارینی است. به سخن شمیمه همین مقاله مراجعه شود.

دموکراسی؛ رفیق الشرف برای استنتاج نتایج مورد نظرش در استنتاج از جملات لنین در جزوه وظایف سوسیال دموکراتهای روس دچار اشتباهات فاحش شده است. او سخنان لنین را در مورد مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر یا افکار خود پیوند زده است. لنین می‌گوید: «پرولتاریا در مبارزه اقتصادی کاملاً تنهاست» (۱) و او این جمله را اصلاح می‌کند و می‌گوید: «ما فقط می‌توانیم در زمینه خواسته‌های منفی شماره‌های مخصوص طبقه کارگر مطرح کنیم» لنین ادامه می‌دهد: «... حال آنکه در مبارزه دموکراتیک یعنی در مبارزه سیاسی طبقه کارگر تنها نیست» (۲) و او می‌گوید: «طبقه کارگر شمار سیاسی مستقل برای خود ندارد» (۳) تصادفی نیست که اشرف پرولتاریا را قاعد شمار سیاسی مستقل می‌شناسد. چرا که او معتقد است مبارزه سیاسی فقط مبارزه «در راه آزادی و دموکراسی است» و در مبارزه «در راه آزادی و دموکراسی» بسیاری نیروهای دیگر هم سهیلند و به همین دلیل است که فکر می‌کند طبقه کارگر شمار سیاسی مستقل ندارد. به علاوه همانطوریکه گفتیم نظریه جنبه همگانی مبارزه در راه آزادی و دموکراسی او دیگر فراموش می‌کند که دموکراتیسم پرولتری با دموکراتیسم بورژوازی اساساً و از بنیاد متفاوت است و نتیجتاً مبارزه سیاسی، طبقه کارگر نیز بهیچوجه همان مبارزه سیاسی سایر اقشار در این زمینه نیست.

وقتی او قضایا را این چنین وارونه می‌کند، دیگر فرصتی باقی نمی‌ماند، تا درک کند که مبارزه سیاسی و شمار سیاسی پرولتاریا یعنی تمام وجوه مبارزه باطل رهاقی طبقاتی‌اش است و نه فقط مبارزه‌ای که در تمام وجوهش دچار محدودیت است. رفیق اشرف مبارزه سیاسی طبقه کارگر را بگونه‌ای پس عریان تاحد مبارزه سیاسی خرده بورژوازی تنزل می‌دهد. حال آنکه به اعتقاد ما مبارزه سیاسی طبقه کارگر اساساً مبارزه‌ای است در راه سوسیالیسم. این مبارزه در شرایط کنونی در بعد تاکتیکی آن مبارزه‌ای است در راه خواسته‌های سیاسی - طبقاتی پرولتاریا و در بعد استراتژیک آن مبارزه‌ای است در راه استقرار جمهوری دموکراتیک و انقلابی خلق به دنبالهٔ مطالب توجه کنیم: «امروز وقتی طبقه کارگر می‌گوید «مرگ بر امپریالیسم»، «ناپود باد بورژوازی وابسته» چه در شکل عام و چه در این شکل خاص در هر دو حال شماری را مطرح می‌کند که به تمام خلق تعلق دارد و طبقه باید متوجه این امر باشد گمانیکه سر در لاک طبقه کارگر فرو می‌برد و به خیال خود می‌خواهد کاملاً مارکسیستی فکر کنند طبقه کارگر را از هم‌زمانش در این مرحله از انقلاب جدا می‌کنند... در این مرحله هر دست از خلق که با امپریالیسم و بورژوازی وابسته مبارزه می‌کند، در سنگر طبقه کارگر می‌چنگد.» (۴)

ما در جزوهٔ بازم ... از رفیق لنین نقل کرده بودیم که سوسیال دموکراتها ضمن اینکه بر همسنگی دستجات مخالف حکومت مطلقه با کارگران اشاره می‌کنند، همواره کارگران را از دیگران جدا می‌کنند، همواره جنبه موقتی و مشروط بودن این همبستگی را توضیح خواهند داد، همواره مجزا بودن طبقاتی پرولتاریا را که فردا ممکن است در جهت مخالف متفقین امروزی خود قرار گیرد خاطر نشان خواهند ساخت، لنین سپس اضافه می‌کند «چنین اشاره‌ای مبارزین راه آزادی سیاسی را قوی خواهد ساخت، زیرا فقط آن مبارزین قوی هستند که، به مصالح واقعی و درک شده طبقات مشخص تکیه کنند.» (۵)

در این زمینه تاکنون سخن بسیار گفته‌ام و تصور می‌رود برای خواننده آشنا به مواضع سازمان تاجدکافی روشن باشد که چرا ما برخلاف رفیق اشرف داریم که بر استقلال طبقه کارگر در این مرحله از انقلاب در برابر سایر هم‌زمانش ایتقدر تاکید ورزیم. زیرا تنها در چنین صورتی است که طبقه کارگر قادر خواهد بود به اتحاد واقعی با سایر متحدینش دست یابد. تنها در چنین صورتی است که طبقه کارگر می‌تواند نقش پیشاهنگ خلق را در جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی واقعا برعهده گیرد و انقلاب را به نمر رساند. در غیر اینصورت درست مخالف نظر رفیق، معتدیم: پیشاهنگ طبقه کارگر باید بداند چنانچه توده طبقه کارگر در جنبش ضد امپریالیستی با صف مستقل شرکت نداشته باشد، هر دست از خلق که با امپریالیسم و بورژوازی وابسته مبارزه می‌کند - در تحلیل نهائی - مبارزه‌اش بسود بورژوازی تمام خواهد شد و اقما وضعیت بهین نحو است که می‌گوئیم. واقما وضعیت بهین موال است که می‌بینیم. آری رزم دلاورانه کارگران در تمام دوران قیام رزمی بود که به نفع بورژوازی تمام شد زیرا صف مستقل طبقه کارگر وجود نداشت و حاصل پیروزی و خون کارگران هم بقول مصاحبه‌کننده در تک بورژوازی وابسته قرار گرفت. او ناخواسته آرزوی تکرار همین فاجعه را دارد. زیرا او نمی‌خواهد و نمی‌تواند دریابد تنها در صورتیکه طبقه کارگر را از سایر متحدینش متمایز کنیم، تمایزی که شرط اساسی آن ادامهٔ سیاست مستقل پرولتاریائی و چکیده آن شماره‌های مستقل پرولتاریائی است، امکان پیروزی جنبه خلق را فراهم کرده‌ایم. گذشته از این خوانندهٔ تیز بین متوجه خواهد شد

که در این مصاحبه شماره‌های «مرگ بر امپریالیسم»، «ناپود باد بورژوازی وابسته» مطرح شده است و نه چیزی بیش از این. او خواهد پرسید، خوب به چه چه؟ اصلاً چرا طبقه کارگر شمار نابودی امپریالیسم را مطرح می‌کند و چه چیزی را می‌خواهد جای آن بگذارد؟ منظور هر یک از اقشار خرده بورژوازی از این شماره چیست؟ بروشنی دیدیم می‌شود طبقه کارگر از نابودی بورژوازی وابسته در نهایت نظام خاص خویش را که استقرار سوسیالیسم و نابودی استثمار و بهره‌کشی از نیروی کار است آرزو می‌کند، خرده بورژوازی در رؤیای جمهوری اسلامی‌اش غرق است و در این شرایط بعثت ضمه تاریخی‌اش محکوم است که پیروزی خسود را تقدیم بورژوازی کند. آرمان خرده بورژوازی باین دلیل رؤیاست که او نظام حکومتی خاصی برای خود ندارد، او در نهایت باید به سوی پرولتاریا برود و یا بسوی بورژوازی.

بورژوازی نیز رندانه دارد قدرت را قبضه می‌کند. او بیش از هر چیز در فکر ترمیم خرابی‌های سیستم کپرادوری باپوشش اسلامی است. در این میان خرده بورژوازی بنا به خصالتش، بنا به ماهیت طبقاتی‌اش، قبل از آنکه ویش از آنکه به پرولتاریا اعتماد کند، به بورژوازی اعتماد می‌کند و حتی وقتی هم که در اوج قدرت است، بازم سکان را به بورژوازی می‌سپارد. «خرده بورژوازی در زندگی خود وابسته به بورژوازی است زیرا بشیوه کارفرمایان زندگی می‌کند و نه بشیوه کارگران (از لحاظ موقعیت خود در تولید اجتماعی) این خرده بورژوازی از لحاظ تفکر خود از بورژوازی پیروی می‌کند.» (۱)

واقما در عدل یبیتید رابطه همه روحانیونی که رهبری خرده بورژوازی را در دست دارند یا هر یک از دیگر نمایندگان این اقشار یا یارگان، سنجایی تریه، و دیگر نمایندگان بورژوازی، تا چه حد صمیمانه و اعتماد آمیز است و در عین حال در رابطه با نیروهای وابسته به طبقه کارگر، با نیروهای خواهان رهاقی طبقه کارگر تا چه حد خصمانه و توأم با سوء ظن است. منظور اینکه در این شرایط خرده بورژوازی جمهوری اسلامی خویش را به دست نمایندگان بورژوازی سپرده است تا زیر پوشش نام آن تمام خرابی‌های مبتلا به سرمایه‌داری وابسته را ترمیم نمایند.

اگر رفیق اندکی دقت کرده بود متوجه می‌شد آنچه طبقه کارگر آرزو می‌کند، همان چیزی نیست که خرده بورژوازی طلبیده و بورژوازی قاییده است. شماره‌های اساسی هر یک از طبقات رنگ و بوی هویت خاص خویش را دارند و بهیچوجه با سایر طبقات یکسان نیست. او توجه ندارد که هر قشر و طبقه‌ای وقتی در انقلاب شرکت می‌کند، دقیقاً دفاع و نایمین منافع طبقاتی خاص خود را در نظر دارد. طبقات متکی بر واقعیت عینی تضادهای طبقاتی در انقلاب شرکت می‌کنند، لنین از مارکس نقل می‌کند که «نیروهایی که برضد نظام، کهنس یعنی حکومت مطلقه فئودالی و سواژ یا می‌خیزند عبارتند از ... (۱) - بورژوازی بزرگ لیبرال، (۲) - خرده بورژوازی رادیکال، (۳) پرولتاریا، اولی مبارزه‌اش از حدود سلطنت مشروطه تجاوز نمی‌کند، دومی برای نیل به جمهوری دموکراتیک مبارزه می‌کند و سومی در راه انقلاب سوسیالیستی. مخلوط نمودن مفهوم مبارزهٔ خرده بورژوازی که هدف آن انقلاب کامل دموکراتیک است با مبارزهٔ پرولتاریائی که هدف آن انقلاب سوسیالیستی است - سوسیالیست را به ورشکستگی سیاسی تهدید می‌نماید» (۲) می‌بینیم که آموزگاران پرولتاریا بروشنی ما را از مخلوط نمودن مفهوم مبارزهٔ هر یک از نیروها در انقلاب (۳) برحذر می‌دارند.

اکنون نیز در میهن ما که يك دوره مبارزات طبقاتی کاملاً شکل گرفته جریان یافته است هر جریان طبقاتی با شماره‌های خاص خود، در صحنه ظاهر می‌شود. شمار جمهوری دموکراتیک خلق، شماری است که در پاسخ به مسألهٔ قدرت مطرح شده و متضمن منافع پرولتاریاست. اینکه این شمار عین سوسیالیسم نیست، نباید موجب آن شود که تصور کنیم این شمار همان شمار بورژوازی یا خرده بورژوازی است. ضمن اینکه، این شمار که يك حالت کاملاً گذرا و موقتی را تدبیس می‌کند، نباید با شمار جمهوری سوسیالیستی یکی گرفته شود. شمار جمهوری دموکراتیک خلق مسلماً دارای جنبه‌های بورژوازی است، ولی بهیچوجه شمار بورژوازی یا خرده بورژوازی نیست. این شمار، شمار موقت و گذرای پرولتاریاست به منظور متشکل ساختن هر چه بیشتر پرولتاریا و متحدینش و هموار کردن راه برای ساختمان سوسیالیسم

ما بهیچوجه از شمار «مرگ بر امپریالیسم» که بهر حال جنبه همگانی دارد و رفیق نیز به صصت همگانی آن مترف است، استنباط نمی‌کنیم که نیت پرولتاریا با اقشار غیر پرولتری جنبش خلق از این شمار یکسان است. ما از این حقیقت که

۱ - لنین وظایف پرولتاریا در انقلاب ما ۱۹۱۷
۲ - دواکتیک - لنین

۳ - لنین در اینجا از مرحله انقلاب دموکراتیک صحبت می‌کند، انقلابی که مسلمانانیت بورژوازی دارد. اما جنبه بورژوازی انقلاب دموکراتیک روسیه هرگز بدان معنا نیست که آن انقلاب يك انقلاب بورژوازی است. چرا که بورژوازی در عصر امپریالیسم دیگر يك نیروی محرکه انقلاب نیست. وی اضافه می‌کند، انقلاب روسیه يك انقلاب سوسیالیستی هم نیست چرا که نه شرط عینی و نه شرط ذهنی هنوز آمادهٔ پذیرش چنین انقلابی نیست.

۱ و ۲ - لنین سوسیال دموکراتها

۳ - مصاحبه من ۵۹

۴ - مصاحبه من ۶۱

۵ - لنین وظایف سوسیال دموکراتها ۱۸۸۷

دوه و حزب

درك سوری و فرمالیستی درسیاری موارد مضمون مصاحبه را از جوسفر مارکسیستی آن تهی کرده است. پرشگر نظرفریق را پیرامون شمار تشکیل حزب که سازمان مطرح کرده جوایمی شود. وی پاسخ می دهد: «... لنین اول بار کتاب «چه باید کرد» را نوشت و سپس کتاب «یک گام به پیش دوگام به پس» را وی در کتاب «چه باید کرد» خطمشی مبارزاتی سوسیال دموکراسی و در کتاب «یک گام به پیش دوگام به پس» سازمان مبارزاتی سوسیال دموکراسی را مطرح نمود. خطمشی محتوی و سازمان شکل آنست». (۱) این بیانات بهتر از هر شاهد دیگری جوهر درک وی را از شمار تشکیل حزب طبقه کارگر می رساند. ما از متمایز کردن پرولتاریا از سایر طبقات، از تبدیل طبقه کارگر، از طبقه ای در خود به طبقه ای برای خود، از تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خودبخودی طبقه کارگر صحبت می کنیم و روی ضرورت پیشبرد این اهداف تاکید می کنیم. او از شمار تشکیل حزب، تدوین نظامنامه ها و اساسنامه های سازمانی و طرح تشکیل آن را می فهمد. ما از ضرورت تشکیل سازمان انقلابی طبقه کارگر و تشکیل کمیته ها در یک سازمان واحد سراسری جهت گریز از خرده کاری، از ارتقاء آگاهی تریبونونی طبقه کارگر به آگاهی سوسیال دموکراتیک سخن می گوئیم. ما از همان مسائلی که لنین در چه باید کرد مطرح می کند سخن می گوئیم و رفیق در این اندیشه است که حزب یعنی یک مشت شرایط تشکیلی.

لنین تاکتیک - نقشه خود را برای ایجاد سازمان انقلابی طرح می ورزد. او در اندیشه پیوند دادن محافل سوسیال دموکرات سراسر روسیه و بنیاد نهادن حزب طراز نوین پرولتاریاست. لنین انتشار ایسکرا را وسیله ای قرار می دهد تا از طریق آن با اشاعه مارکسیسم انقلابی و تطبیق تئوری انقلابی با پراتیک مبارزاتی جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه را از خرده کاری و اکونومیسم بی پایان که در آن گرفتار است رها کند و سازمان سراسری سوسیال دموکراتهای روسیه را پدید آورد. همچنین با ترویج سوسیالیسم بدون جنبش خود بخودی طبقه کارگر صف مستقل پرولتاریا را استحکام بخشد. حال وقتی ما در اندیشه چنین حرکتی هستیم، اشرف فکر می کند قبل از هر چیزی می خواهیم آئین نامه و نظام نامه حزبی را تهیه کنیم.

دوکی که مصاحبه از حزب ارائه می دهد در واقع طرح ناکامل همان درک دیره است که مسعود خطوط اساسی آن را پذیرفته است. رفیق مسعود بنایه توصیه دیره فرم حزب را از محتوی آن جدا می کند و سپس ظاهرا محتوا را می پذیرد بی آنکه فرم را پذیرفته باشد. در اینجا مساله بر سر انکار محتوای یک حزب پیشرو مارکسیست - لنینیست مساوی پیشرو نیست بلکه بر سر شکل خاصی از عمل و سازمان است و بدین ترتیب معادله حزب مارکسیست - لنینیست = پیشرو (که یک طرف محتوا مطرح است و طرف دیگر شکل و صورت) لزوما یک معادله کنکرت و تاریخی است. نه یک معادله لایتغیر دائمی. تنها در شرایط تاریخی است که برای محتوا، اشکال خاصی ضروری هستند. بدین ترتیب صرفا ارتباط و همبستگی های دیالکتیکی بین وظیفه معین (وظیفه یک پیشرو در تاریخ و شکل خاصی از سازمان، سازمان حزب مارکسیست - لنینیست) وجود دارد. (۲) در ظاهر جملات که تمسق کنیم در خواهیم یافت که منظور رفیق همچون رفیق بیژن آن بوده است که نشان دهد پیشاهنگ انقلاب لزوما شکل حزبی نخواهد داشت. ولی در ایران پیشاهنگ انقلاب لزوما حزب طبقه کارگر است. و نه چیزی جز آن. چرا که پیشاهنگ طبقه کارگر که پیشاهنگ انقلاب است و در شرایطی که مناسبات تولیدی تسلط در جامعه سرمایه داری است و باز عمده تولید برداش پرولتاریا قرار گرفته است و در شرایطی که رقبای پرولتاریا در انقلاب، بویژه صف خرده بورژوازی از وحدت و تشکیل خاص خود، و از آگاهی سیاسی و طبقاتی نسبتا بالایی برخوردار است، طبیعتا فرقه سیاسی پرولتاریا که نیروی عمده انقلاب است همانطور که شاهد می کنیم مستقیما به دنیا ندری وی از خرده بورژوازی منجر خواهد شد و می دانیم که انقلاب ما بدون تأمین سرکردگی پرولتاریا هرگز به سرانجام نخواهد رسید.

رفیق اشرف هم بر اساس رهنمود دیره، همچنان فرم پیشاهنگ انقلاب را از محتوای آن جدا می کند و برای آن فرم دلخواه در نظر می گیرد. و البته نه بدین منظور که فرم پیشاهنگ انقلاب را بقول خودش «تابع سختگیرانه دیالکتیکی زمین» سازد، بلکه چنانکه خواهیم دید مشخصا بدین منظور که آن را از محتوای

۱ - مصاحبه با ...

۲ - مسعود. مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک.

شمار هرگ برامبرالیسم به برخی نیروهای دیگر نیز تعلق داشته و همگانی است. به این نتیجه نخواهیم رسید که «جنبش مستقل طبقه کارگر بیشتر جنبه تشکیلی دارد تا تاکتیکی و شماری» و یا دما فقط می توانیم در زمینه خواست های سنتی شمارهای مخصوص طبقه کارگر مطرح کنیم.

جمهوری دموکراتیک خلق در جوهر خود یعنی برتری پرولتاریا در امر حاکمیت و این هرگز چیزی نیست که خرده بورژوازی در نتیجه تفکر و تمسق خویش بتواند به آن برسد. برتری پرولتاریا در امر حکومت قلمبا به اقتضای غیر پرولتاریا تحصیل خواهد شد. نهایتا آنان با طیب خاطر خود آن را طرح کنند و در اینجا در پایان این مبحث لازم می دانیم توجه رفقا را به داوری رفیق لنین درباره نظراتشان در این زمینه جلب نمائیم که می گوید: «این چیزی جز نسخه بدل بورژوازی سوسیال دموکراتیسم و تخریب و تخطئه اپورتونیستی از مفهوم مبارزه طبقاتی نیست.

اساس این قلب عظیم بورژوازی را تمایلی تشکیل می دهد که هدف آن این است که جنبش کارگری را تا درجه جنبشی که بیشتر اتحادیه های باشند متزلزل دهد و آن را از سیاست مستقل (یعنی سیاست انقلابی که هدف آن دیکتاتوری دموکراتیک است) دور نگاه دارد ...

بورژوازی به پرولتاریا می گوید: انقلاب ما همگانی است باین جهت تو باید بمثابة یک طبقه خاص به مبارزه طبقاتی (بمفهوم محدود آن) اکتفا نمائی ... سوسیال دموکراسی به پرولتاریا می گوید: انقلاب ما همگانی است - باین جهت تو باید بمثابة پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلاب، مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها بجدی ترین طرز در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آن را نیز در دست گیری. باین جهت نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی بمفهوم محدود آن و مخصوص یک جنبش حرفه ای محدود نمائی، بلکه برعکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را بجدی وسعت دهی که نه تنها تمام وظایف انقلابی فعلی دموکراتیک و همگانی روس بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز دربرگیرد. باین جهت تو بدون اینکه جنبش حرفه ای را نادیده بگیری بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع کنی، باید در عصر انقلاب وظایف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را بمثابة یگانه طریق نیل به پیروزی مردم بر تراریسم و به کف آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی سیاسی در درجه اول اهمیت قرار دهی. (۱)

خوشی تھی سازد و چیز دیگری جانشین آن کند.

راستی رفیق در این عبارات چه درکی از حزب ارائه می‌دهند؟ آیا اصولا رفیق حزب را چیزی بیشتر از ارگانی که مارکسیست - لنینیستها در آن متشکل و سازمان داده شده‌اند می‌بیند یا نه؟ به اعتقاد ما و بنا به درک ما از تمام گفتار دیرم که رفیق از او نقل می‌کند - خیر.

دیره احزاب کمونیست کلاسیک را اداره‌هایی سیاسی می‌پندارد. که هرگز نمی‌توان ردیای طبقه کارگر و توده زحمتکشان خلق را در آنها جست. خواننده چگونه می‌تواند همان طبقه کارگر و توده از پیشرو انقلابی معادل نیست یا «عالیترین» عبارات بیاید. از نظر ما درک دیره از پیشرو انقلابی معادل نیست یا «عالیترین» نوع شکل سازمان طبقه‌ای پرولتاریا (۱) درک دیره از پیشرو انقلابی حداکثر عبارتست از یک سازمان مارکسیست - لنینیست که باید به وظایف تاریخی پیشرو انقلابی - به‌تیمبر دیره - که «مقابله با ارتش و قدرت سرکوبگر دولت امپریالیستی و نابود کردن آن است» (۲) عمل نماید.

دیره چون پیشاهنگ را مظهر وحدت اراده پرولتاریا در پروسه تکامل تاریخی جامعه نمی‌بیند، بنابراین برای آن فرم دلخواه، فرمی که فرم حزب نیست، فرمی که بدون آن پیوند سیاسی و سازمانی با طبقه است در نظر می‌گیرد. فرم مورد نظر دیره نه تنها محتوای پیشرو انقلاب را دربر ندارد، نه تنها حزیب نیست بلکه ارتش خلق هم نیست، یک ستم سیاسی نظامی است متشکل از مارکسیست-لنینیستها که مبارزه مسلحانه را برای نابودی قدرت دولتی آغاز می‌کنند.

می‌بینیم که دیره ابتدا حزب را از جوهر اصلی خود که همانا پیوند عمیق با طبقه و اهرم ترکیب آگاهی با خودانگیزگی است تهی می‌سازد. ابتدا آن را از پرولتاریا (از پایگاه طبقاتی آن)، از محیط طبیعی زایشش جدا می‌کند. تمام پیوندهایش را با جنبش توده‌ای از او باز می‌ستاند پس آنگاه در آزمایشگاه ذهن خویش به بررسی آن می‌پردازد. دیره حزب را بنا به یک ارگانیک اجتماعی در درون آن بررسی می‌کند. او غافل از این است که روابط درونی (ساخت درونی) حزب مستقیما تابع و محصول آن پیوندهای درونی و محکم با پایگاه طبقاتی‌اش، با پرولتاریاست. اشرف هم وقتی می‌خواهد حزب را تشریح کند فی‌یولوژی آن را بخاطر می‌آورد و او روابط اندام‌های حزبی را با یکدیگر در نظر دارد نه رابطه بین پیشرو و توده را، او از این نکته غافل است که روابط اندام‌ها خود تابع و محصول نوع رابطه کل ارگانیک با محیط خارج است.

بحث بر سر فرم و محتوای حزب سالها میان طرفداران جنبش مسلحانه مطرح بوده است. در میان این پنجه نکته اساسی که بویژه در سال‌های بسیار مورد توجه قرار گرفت. این بود که آیا اگر محتوای حزب را همواره بایرجا بشماریم حق داریم فرم آن را تابع شرایط مشخص سازیم؟ یا محتوای حرکت حزب که از دیدگاه ما یعنی رهبری جنبش کارگری خود رابطه با طبقه کارگر، (یعنی پیوند سیاسی - تشکیلاتی) را توجیه می‌کند؟

مسأله قبل از آنکه پیوند یک سازمان متشکل از عناصر مارکسیست - لنینیست با توده‌های متشکل و در رأس آن پیوند سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر به منظور رهبری مبارزات آنان در پروسه کسب قدرت سیاسی را در حد نظر داشته باشد، خود آن سازمان متشکل از عناصر مارکسیست - لنینیست را مورد نظر دارد که به مبارزه برای کسب قدرت سیاسی دست زده است.

رفیق مسعود درجایی می‌گوید: «در حقیقت ما در این جا شاهد یک تمایز میان شکل و محتوای حزب هستیم. محتوای حزب یعنی وظیفه پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست در تاریخ - وظیفه سازمان پرولتری در تاریخ - و شکل آن عبارتست از اشکال سازمانی که برای اجرای چنین وظیفه تاریخی لازمند. در حالیکه محتوا همیشه پابرجاست، این اشکال سازمانی تابع سختگیرهای دیالکتیک زمینی‌اند.» (۳)

ما لازم می‌دانیم برای گریز از خطا و برای مشخص ساختن فرم مطلوب که مسعود آن را تابع سختگیرهایی ساخته است، آنچه را که مسعود محتوای حزب نامیده است، یعنی وظیفه پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست در تاریخ را معنی کنیم. مسعود باقتباس از دیره این وظیفه را (محتوای پیشرو را) هر «مقابله با ارتش و قدرت سرکوب کننده دولت امپریالیستی و نابود کردن آن» می‌داند و حال آنکه از دیدگاه ما محتوای حزب مشخصا عبارتست از رهبری مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم و ادامه آن تا کمونیسم. وقتی می‌گوئیم رهبری مبارزه پرولتاریا بخاطر استقرار سوسیالیسم، دقیقا روی تمام کلمات آن تاکید داریم. وقتی می‌گوئیم رهبری، لازمه آن ارتباطی وسیع و متکاتفک با طبقه است. «ما حزب طبقه هستیم و باین جهت تقریبا تمام طبقه (و در موقوع در دوران جنگ،

داخلی حقیقا تمام طبقه) باید تحت رهبری حزب ما اقدام نموده به حزب ما حتی المقدور نزدیکتر و متصل‌تر گردد» (۱). بدون ارتباط وسیع، بدون پیوند با طبقه، بدون فعالیت درون طبقه نمی‌توان از پیشاهنگ طبقه صحبت کرد. زیرا که بدون این پیوند رهبری از محتوی اصلی خود تهی خواهد شد.

ما به مبارزه پرولتاریا اشاره کردیم، بدون تسلیح و متشکل اکثریت طبقه این مبارزه به فرجام نخواهد رسید. حزب باید مبارزه طبقه کارگر را چنان رهبری کند که پرولتاریا واقفا قادر شود، قهرطبقات حاکم را درهم شکنند. ماشین سرکوب دولتی را متلاشی سازد. حزب باید پرولتاریا را بسرای اعمال دیکتاتوری خود بر همه طبقات ستمگر یعنی برای اعمال حاکمیت استشارشدگان آماده کند. و بالاخره حزب باید طبقه کارگر را برای رسیدن به سوسیالیسم و ساختمان آن آماده نماید. در این صورت ضرورت طبقه کارگر با آگاهی طبقاتی سوسیالیستی در انقلاب شرکت کند. تنها در این صورت است که اعمال قدرت انقلابی متشکلان علیه ستمگران می‌تواند راه را برای وصول به سوسیالیزم هموار سازد.

خواننده با آنکه دقت می‌تواند دریابد که بحث بر سر تابع کردن فرم شکل پیشرو به سختگیرهای دیالکتیکی زمینی و حفظ محتوای آن نیست. بحث بر سر اینست که دیره بیهانه «شرایط کنکرت تاریخی» و سختگیرهای زمینی محتوا را از فرم جدا می‌کند تا ساده‌تر آن را به‌دور اندازد و موتور کوچک معروف خویش را که حتی کاریکاتوری هم از ارتش خلق نیست جای آن نشاند.

وقتی ما از محتوی حزب یعنی وظیفه تاریخی آن که رهبری مبارزه پرولتاریا سخن می‌گوئیم و برای اینکه به بررسی روابط و عناصر درونی ارگان رهبری بپردازیم، لازم است روی اشکال رابطه رهبری پرولتاریا با خود پرولتاریا و توده‌های متحد آن، روی شکل رابطه عوامل عینی و ذهنی، روی رابطه توده و پیشرو تکیه کنیم و آن را بازشناسیم. تنها در درون محتوای چنین پیوندیست که روابط کادرهای حزبی و مضمون فعالیت روزمره آنها، وظایف سیاسی و سازمانی کادرها و ارتباط ارگانهای مختلف حزبی بر اساس نوع رابطه با توده‌ها و وظایفی که حزب در قبال آنان در هر موقیت مشخص عهدمدار است مشخص می‌شود.

دیره توده را از پیشرو جدا می‌کند. تمام پیوندهای واقعی او را گسته و پیشرو را از هویت خویش دور می‌سازد، عوامل ذهنی را بدون عوامل عینی در نظر می‌گیرد و سپس به بررسی آن می‌پردازد. دیره حزب را از توده بیگانه می‌کند. آن را به اداه سیاسی بی‌بوی و خاصیتی که در حقیقت هیچ نیست بدل می‌کند آنگاه درمی‌ماند که از این بوروکراسی عریض و طولیل و بی‌سر چه کاری ساخته است.

از سوی دیگر، دیره «امر مهم تسخیر قدرت دولت» (۲) که شرط اساسی و ضروری‌اش «مقابله با ارتش و قدرت سرکوب کننده دولت امپریالیستی و نابود کردن آن» (۳) است. وظیفه تاریخی (محتوای) پیشرو دانسته آنرا پیش روی خود می‌بیند و این مقابله را ضرورتی می‌یابد که حزب مورد نظر قادر به انجام آن نیست، و نه بدلیل بیگانگی‌اش با توده‌ها. چرا که این بیگانگی خود ناشی از درک دیره از مفهوم پیشاهنگ است. بلکه طبق این معادله ساده که مقابله با ارتش مسلح تنها از عهده یک نیروی مسلح ساخته است، به پیوندی ارگانیک بین مسلح بودن و پیشرو بودن، بین مبارزه و عمل مسلحانه دست می‌یابد و بدینسان حزب در ذهن دیره می‌میرد و از نو در قالب یک نیروی چریکی نطفه می‌بندد که وظیفه دارد به مقابله با ارتش و نیروهای سرکوب دولت امپریالیستی بپردازد. بدینجهت در ذهن او «چریک خود حزب است» از اینروست که او بیجای آنکه پیشرو را بپیوند ارگانیکش با توده‌ها و رهبری مبارزه او در برابر خصم طبقاتی وی تصریف کند آن را بپیوند ارگانیکش با سلاح و مبارزاتش تصریف می‌کند.

جدا دیدن پیشرو از رابطه‌اش با توده‌ها و محتوای این رابطه، مطالعه عامل ذهنی انقلاب در درون خود آن، بدون پیوندی با عوامل عینی انقلاب، مشاهده ارگانیک سیاسی طبقه کارگر به صورت شبکه‌ای متشکل از عناصر مسلح و در یک کلام ندیدن توده‌ها یا جدا دیدن توده زمانی که باین ایده که محتوای پیشرو مقابله با ارتش است در آمیزه منطقی‌ترین نتیجه‌ای که می‌تواند به‌بار آورد همان است که بگوئیم «چریک خود حزب است» و نیروی کوچک چریکی را موتور کوچکی بنامیم از همان الگوی موتور بزرگ که توده‌ها نام دارد، که به‌تایات موتور بزرگ

۱ - لنین یک‌گام به پیش دو گام به پس
۲ - اصطلاحات و عبارات از دیره است. لازم به تذکر است که اپوتورنیم بی‌کراسی که بر نامه و تاکتیک و حتی در مواردی سرایی وجود بسیاری از احزاب کمونیست امریکای لاین را فرا گرفته بود که آن احزاب قادر نبودند به مسأله «تسخیر انقلابی قدرت» پاسخ چند دهند. این وضعیت آن احزاب موجب آن شد بود که زمینه برای استقبال از نظرات دیره بطور مشخص مساعد شود. مطالعه تاریخی رشد جنبشهای انقلابی امریکای لاین و بررسی کشور های دیگر از جمله ایران در دهه ۱۹۶۰ نشان می‌دهد که یکی از زمینه‌های رشد نوآیند این احزاب را باید در همین وضعیت احزابی که حتی کاریکاتور حزب طراز نوین طبقه کارگر هم نبوده‌اند جستجو کرد.
۳ - مسعود ص ۵۶

۱ - اصول لنینیسم ص ۱۲۴
۲ - مسعود ص ۵۶
۳ - مسعود ص ۸

در جاشیه

توضیح رفیق پیرامون وضعیت دولت و خطر تهاجم امپریالیسم تاسرحد نفی مارکسیسم به پیش رفته است: «میدانید امپریالیسم در کمین انقلاب ماست؟ می‌دانید هر لحظه ممکن است تعرض نظامی‌اش آغاز شود. اینکه به چه وسیله‌ای دیگر مهم نیست. چه بوسیله تفنگداران که در سواحل ما بیاده شوند یا بوسیله مزدورانی که در اینجا و آنجا مشغول سربازگیری هستند یا بوسیله بخشی از این ارتش یا بوسیله دسته‌های مخفی سیاسی - نظامی، بهر حال خوشبین‌ترین سیاستمداران هم این خطر را حس می‌کنند. همین خطر مهمترین وظیفه کنونی ما را تعیین می‌کند. باید مردم را برای مقابله با این خطر بسیج کرد.» (۱)

ولی بیاد آوریم که رفیق قبل از این دریا سخ به این سؤال که آیا «پایگاه طبقاتی دولت کنونی همان پایگاه طبقاتی رژیم سابق است؟» گفته بود: «ج - با کمال تأسف بلی ولی بآنند تفاوت. در دولت شاه این اواخر بورژوازی و بوروکرات که بخشی از بورژوازی وابسته است قدرت دولت را قبضه کرده بود ولی اکنون تقریباً تمام طبقه و بخشی از خرده بورژوازی وابسته به آن در قدرت سهیم شده‌اند.» (۲)

رفیق این دولت را ابزار دست بورژوازی وابسته و نماینده کل طبقه و اقتدار وابسته به آن می‌داند و در عین حال از خطر جدی تهاجم نظامی امپریالیسم صحبت می‌کند. و در جواب اینکه آیا «چریک‌های فدائی خلق باید به جنگ با این دولت برخیزند؟» می‌گوید: «بهبیوجه از کدام سخن من چنین استنباط کردید؟ من گفتم مردم را باید برای هجوم نظامی امپریالیسم آماده کنیم.» (۳) آیا خواننده حق ندارد بپرسد اگر دولت ابزار دست بورژوازی وابسته است پس دیگر تهاجم امپریالیسم و بیاده کردن نیرو برای چیست؟

در واقع باید گفت که نشرق سیاست را «خیابان لفسکی» (۴) می‌بیند، او راحل تمام تضادها را - چنانکه شمردیم - اعمال قهر می‌داند. اشرف فکر می‌کند امپریالیسم برای بازگردانیدن اوضاع به حال سابق حتماً و ضرورتاً به «هجوم نظامی» متوسل خواهد شد. درست برعکس ما معتقدیم بازگشت اوضاع به حال سابق ضرورتاً محتاج هجوم نظامی امپریالیسم نیست. امپریالیسم از تجربه سالها مبارزه با خلقها درس‌های جهان درسا آموخته است. امپریالیسم خوب می‌داند که تنها راه تحکیم سلطه‌اش یورش نظامی نیست، با هزاران حيله و زدوبند و توطئه و سازش می‌تواند این مهم را پیش برد، حتی چه بسا که یورش نظامی برای بازگردانیدن اوضاع به حال سابق نتیجه عکس را پسرای امپریالیسم ببار آورد.

وی متوجه نیست که در يك نظام سرمایه‌داری تنها شیوه حل اختلافات امپریالیسم با نیروهای غیر پرولتری تهاجم مسلحانه نیست. او چون راحل همه تضادها را قهرآمیز می‌داند. مثال از ناصر تا سادات را بخاطر نمی‌آورد. فراموش نکنیم که در اینجا سخن از فردی چون ناصر و موقعیت تاریخی چون موقعیت جامعه مصر است که با امپریالیسم تاسرحد جنگ رودرو پیش رفت. اما باینهمه دیدیم که سرانجام مصر چه سرنوشتی پیدا کرد او فراموش می‌کند که امپریالیسم قبل از اندیشیدن به تهاجم نظامی به يك کشور بر پایگاه طبقاتی‌اش در آن کشور تکیه می‌کند.

او نمی‌خواهد دریابد که اساساً همه اقتدار غیر پرولتری خلق چنانچه در انقلاب در موضع برتر قرار گیرند در پروسه تحول اوضاع تنها يك رسالت برعهده دارند: از طریق سازش با امپریالیسم و استحاله درونی راه را برای غلبه کامل سرمایه‌داری وابسته بگشایند. تجربه بسیاری از خلقها نشان داده است که پروسه این استحاله و غلبه کامل امپریالیسم لزوماً قهرآمیز نیست. این استحاله يك جنب تاریخی است، و اینکه در يك جامعه زودتر و در دیگری دیرتر به اتمام میرسد، تغییری در اساس مسئله بوجود نمی‌آورد.

با توجه به نمونه‌های دیگری از متن مصاحبه به شناخت عینی‌تری از موضع و طرز تفکر او دست خواهیم یافت «اساساً تئوری مبارزه مسلحانه چنان تنظیم شده که گویی از قبل به آن واکنش ضد اپورتونیزم ترویج کرده‌اند.» (۵) با چنین فکری چه می‌توان کرد؟ آیا بهتر نیست از انبای ماتریالیسم دیالکتیک آغاز کنیم؟ آیا بهتر نیست بجای جدال روی ماهیت دولت و نقش قهر در انقلاب بازگردیم و از نو آغاز کنیم.

آیا اپورتونیزم را تنها با اعتقاد به مبارزه مسلحانه می‌توان از صفوف خود بیرون راند؟ آیا این يك درك بسیار ساده‌اندیشانه و مکانیکی نسبت به مفاهیمی که عمیقاً طبقاتی‌اند نیست؟ می‌بینیم در این مورد هم آنها اعمال قهر را جایگزین

و مستقل از آن، جدا از توده‌ها، جدا از شرایط مبارزاتی آنها، جدا از تمایلات و مستگیری سیاسی آنها و بدون توجه به ترکیب طبقاتی آنها. بحرکت آمده تا بعدها موتور بزرگ را به حرکت درآورد. وپرواضح است که اساساً تاریخ بدون نقش توده‌ها در ساختمان آن بی‌معناست.

از آنجا که حزب توده ایران خود يك نمونه مادی عملاً موجود از درك دیره از حزب است، از آنجا که در ایران يك شبکه مشکل از مدعیان مارکسیسم لنینیسم که بنحوی مضحک خود را حزب طراز نوبین طبقه کارگر معرفی کرده‌اند وجود دارد که در تدوین نظامنامه‌ها، آئین‌نامه‌ها، اندام‌های نام‌گذاری شده تشکیلاتی و از نظر روابط درونی این اندامها دارای سوابق طولانی است، ولی از نظر ارتباط با توده‌ها و رهبری مبارزات آنها اساساً بی‌هویت است، از آنجا که در ایران دستگاهی وجود دارد که مدت‌هاست تنها در درون خود زیست می‌کند نه آنکه زیست او ناشی از زندگی مبارزاتی پرولتاریا باشد از آنجا که در ایران چیزی شبیه به درك دیره از حزب وجود دارد، چیزی که اساساً فاقد هرگونه وجه تشابهی با حزب واقعی طبقه کارگر است، از آنجا که در ایران جریانی وجود دارد که تنها باید می‌رود تا با هرگ خود جنبش نوبین گس‌نیستی ایران را از یکی از بیماریهای مزمنی که سالهاست گرفتار آن است مره‌آئینه زمینه برای استقبال از درك ناهنجار دیره از حزب و عدم توجه به آموزشهای لنین از حزب مشخصاً مساعد بود. نفس موجودیت حزب توده که خود را حیزب طبقه کارگر نامیده موجب آن شده است تا خواسته و ناخواسته تصویر لنینیستی حزب طبقه کارگر، نقش و ضرورت آن در نظر بسیاری از نیروهای انقلابی مخدوش گردد. باشد که سلاح مارکسیسم - لنینیسم هم آن لبه و هم این واقعیت را از چرکه جنبش کمونیستی ایران بدور افکند، و هم اکنون نیز باشتابی دم‌افزون سلاح مارکسیسم - لنینیسم، باپراپی تمام می‌رود که این رسالت را به انجام برسانند.

۱ - مصاحبه ص ۳۵

۲ - مصاحبه ص ۷۵

۳ - مصاحبه ص ۳۵ و ۳۶

۴ - اشاره به سخن نین در کتاب مرض بنگانه چپ‌روی ...

۵ - مصاحبه ص ۴۲

۸ در خاتمه

ما قبلا نشان دادیم که در هم شکستن ماشین حکومتی اعمال قهر بر توده‌ها، جز از طریق اعمال قهر توده‌ای ممکن نیست. ما نشان دادیم که رویای گذار صلح آمیز گرچه بسیار شیرین است اما تحقق یافتنی نیست، اما این را نیز نشان دادیم که جز با در آمیختن آگاهی سوسیالیستی در خودانگیزگی منظور تامین رهبری پرولتاریا، پیروزی اعمال قهر توده‌ای نیز ممکن نیست. ما نشان دادیم که توجه

و تاکتیک یکجانبه روی قهر توده‌ای موجب فراموشی مضمون طبقاتی این قهر در ذهن رفق شده است. ما نشان دادیم که رفق سلاح را مقدم بر آگاهی گرفته‌اند. آنها صراحتا می‌گویند: وظیفه عمده ما تربیت و تشکل طبقه کارگر نیست (ص ۵۸) «مسأله اصلی جنبش ما مسأله خلع سلاح است» (ص ۷۰) آنها سلاح را کمد هر حال یک اهرم اعمال قهر است. قبل از هر چیز به جوخه اعدام سوسیالیزم بدل ساخته‌اند تا بنیات حسنه و به سرسختین شکل ممکن آن را در مسلخ قهر قربانی کنند. آنها از این هم بیشتر به تفرقا رفتند. رفق نقش سلاح را مقدم بر نقش توده‌ها گرفته‌اند. اشرف یا نمی‌خواهد یامی‌تواند ببیند که چگونه همین توده‌ها شاه را در ۱۵ آبان به عجز و لایه انداختند، «آزهار» را به پای بوسی فنگران قهرمان فرستادند. نظام دیکتاتوری را چون کوهی بر زمین کوفتند. اشرف در ارزیابی سهم توده‌ها و نقش و سهم سلاح همان تفکری را دارد که ما تا همین اواخر آنرا حفظ کرده بودیم (۱) او می‌برد «می‌داند چرا امپریالیسم تاکنون حمله نظامی‌اش را شروع نکرده؟ فقط بخاطر سلاح‌هایی است که در دست مردم است» (ص ۶۸) او اصلا هیچ اندیشیده است که آیا این عمده سلاح بود که امپریالیسم را تا همین حد به عقب‌نشینی واداشت یا عمدتا برآمد توده‌ای و موج عظیم وتاریخی قهر و فشار بی‌امان توده‌ها بود که او را تا همین حد از پای در آورد و به عقب‌نشینی واداشت و سلاح به دست آنها سپرد؟

در ذهن رفیق اشرف تمام قدرت جنبش نه در سطح آگاهی و سازمان یافتگی و عزم و اراده توده‌ها، بلکه عمدتا در سلاح نهفته است. او از این حقیقت غافل است که مسلح شدن توده‌ها، خود محصول مرحله مشخصی از قدرت یافتن آنها یعنی فرارسیدن دوره انقلابی و مستگیری بسوی موقیت انقلابی و قیام است. ما فکر می‌کنیم ریشه این تفکر علاوه بر برخورد ناشیانه با مقولات مارکسیستی همچون «دولت و طبقه»، در این حقیقت نیز نهفته است که رفق در برخورد با مسائل مبارزاتی اصولا به بررسی وضعیت عینی و عملا موجود مبارزاتی توده‌ها، به سطح آگاهی آنان و جبهه‌بندیهای سیاسی حاضر، به خواست و تمایل آنان و دیدگاهشان نسبت به حکومت و سیستم به سطح حرکات خودانگیزگی اعتراضی توده‌ای و مستگیری این حرکات و در یک کلام بطور کلی به توده‌ها نمی‌اندیشند.

آنها فقط بیک چیز می‌اندیشند و آن هم سلاح توده‌هاست، زیرا به سلاح، پیش از خود توده‌ها بها می‌دهند. اگر بیشتر در متن مصاحبه دقت کنید درخواهید یافت که آنان نه میدانند چرا اکنون نباید بجنگند و نه می‌دانند در چه شرایطی باید بجنگند آنها می‌گویند باید برای وقتی که تهاجم نظامی امپریالیسم آغاز شد سخت آماده باشیم. براسی برای تحریک مردم به مسلح شدن و توجیه قهر هیچ چیز مضحک‌تر از تکیه بر خطر تهاجم نظامی امپریالیسم بایران نیست.

در متن مصاحبه دقت کنید تا دریابید که او حتی یک بار هم از سطح آگاهی و تشکل توده‌ها و از موضع آنها نسبت به شرایط حاضر و از میزان حرکات اعتراضی آنان از برداشت آنان از حکومت سخن گفته است یا نه او اساسا این بررسی‌ها را زاید می‌پندارد. او همواره مردم را آماده کارزار می‌بیند. و در این زمینه نظر رفیق مسعود را کپی می‌کند.

در دیدگاه رفیق اعمال قهر توده‌ای مطرح است ولی آنگاه که به کلام او بنگریم بروشنی درخواهیم یافت که اعتقاد به اعمال قهر، اعتقاد به توده‌ها را تحت الشعاع قرار داده است. او با قهر در آمیخته نه با توده‌ها. تار و پود تمام باورهای آنان را این ایده بهم بافته است که سلاحها سازندگان اصلی تاریخند. ما در رابطه‌ای دیگر بی‌اعتقادی و جدائی از توده‌ها را که در تئوری و عمل رفق متجلی است به معرض قضاوت خوانندگان نهادیم. ما نشان دادیم که آنان مبارزه توده‌ها را در اعمال قهر خود متجلی می‌بینند. گفتیم که آنها مبارزه محافل روشنفکری را جایگزین مبارزه خود توده‌ها می‌کنند، ما نشان دادیم که معنای واقعی «چریک خود حزب است» چیست و چگونه این تفکر محصول اوج جدائی و بی‌وابستگی

(۱) - رجوع کنید به اعلامیه سازمان مورخ ۱۶/۱۱/۵۷ که می‌گوید: ... رفق دیکتاتوری شاه را تنها با توسل به مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌توان سرنگون ساخت.

هر چیز دیگری می‌نمایند و می‌خواهند تا صفوف ما را از اپورتونیسم بزایند. در حالیکه اعتقاد به قهر هیچگاه جوهر طبقاتی تفکر افراد را از اساس تغییر نخواهد داد. اپورتونیسم بمثابة نفوذ ایدئولوژی اقتدار غیر پرولتری در ایدئولوژی پرولتاریا معنی و مفهوم مشخصی دارد. تنها با دست زدن بیک مبارزه ایدئولوژیک پیگیر و شرکت فعال در مبارزات طبقه کارگر و توده‌هاست که می‌توان اپورتونیسم را از تفکر و عمل انقلابی بیرون راند. گفتن اینکه مبارزه مسلحانه در مقابل اپورتونیسم بیمه شده، چیزی جز یک درهم اندیشی و بدوراز تمام واقعیت‌هایی که ما را محصور ساخته نیست. در مورد این نحوه برخورد تاکید می‌کنیم رفق قدری درباره تاریخ جنبش کمونیستی بیاندیشند

در صفحه ۵۱ مصاحبه می‌خوانیم: س. می‌بینم اندکی منتقل شده‌اید ولی بهتر است روشن‌تر سخن بگوئید. ج. بلی من هر یار که به رسالت تاریخی پرولتاریا می‌اندیشم نمی‌توانم احساساتی را که بر من غلبه می‌کند درست بشناسم، بیاد بیاورید همین سهماء پیش بود که طبقه کارگر با رجبری مبارزه اعتصابی، تظاهراتی و حتی قیام مسلحانه، قسمتی از بورژوازی وابسته را از اسارت شاه نجات داد. خودشان هم از آنان دارند که اگر کارگران نبودند، نتیجه به دست نمی‌آمد. ولی این آزادشدگان به دست کارگران بلافاصله بعد از آزادی با کارگران چه کردند؟ جریان تیراندازی و کشتار کارگران بیکار ... اینار تاریخی پرولتاریا و بزرگ‌منشی و فدکاری این طبقه در همین است که حتی بند آزادی دژخیمان خویش بازمی‌کنند در حالیکه خود همچنان در اسارت قرار دارد. وقتی به فکر باز کردن زنجیرهای خود می‌افتد که دیگر همه را از اسارت رها نموده باشد و چاره‌ای هم جز این ندارد، که فدکار و با گذشت باشد. انسان وقتی این بیرحمی تاریخی را می‌بیند واقعا دچار احساساتی می‌شود که برایش روشن نیست. (۱)

چگونه می‌توان تن به چنین تجزیه و تحلیلی از قیام داده درست‌تر این بود که نوشته می‌شد: انسان وقتی دچار احساساتی می‌شود که برایش روشن نیست، تاریخ را اینگونه می‌بیند. فریبکاری بورژوازی و عوامفریبی و انحصار طلبی خرده بورژوازی را بزرگ‌منشی پرولتاریا می‌نامد و از پرولتاریا که با اعمال عادلانه‌ترین دیکتاتوری محقانه بند بر پای دژخیمان خویش می‌بهد چه‌ره‌ای می‌سازد چنان ابله که حتی بند از پای دژخیمان خویش باز می‌کند و نام آنرا همچون ایده‌های موهوم رهبانان و یا هومانیت‌های مسیحی، فدکاری و گذشت می‌گذارد و از «بیرحمی تاریخ» می‌نالند. مسأله اساسا تعجب‌انگیز نیست. کسی که همه چیز را واژگونه سازه قطعا جبر تاریخ را بیرحمی خواهد دید. درست بهمانگونه فریبکاری و دغلیکاری بورژوازی و خرده بورژوازی را، اینار و بزرگ منشی پرولتاریا خواهد نامید جالب است که اشرف می‌گوید: «طبقه کارگر با رهبری مبارزه اعتصابی، تظاهراتی و حتی قیام مسلح قسمتی از بورژوازی وابسته و خرده بورژوازی وابسته را از اسارت شاه نجات داد» (۲)، (تاکید از ماست). به رفیق اطمینان می‌دهیم که چنانچه طبقه کارگر رهبری مبارزه اعتصابی، تظاهرات خیابانی و قیام مسلح را در دست می‌داشت لحظه‌ای هم در بند نهادن بر پای دژخیمان خویش درنگ نمی‌کرد. اشکال کار اینست که در اینجا هم طبقه کارگر نه در واقعیت بلکه در ذهن رفق، مبارزات و قیام را رهبری کرده است. بگذریم که رفیق در پایان وقتی می‌بیند از یکسو نقش رهبری را به دست طبقه کارگر سپرده و از سوی دیگر او را واداشته تا دژخیمان را از بند برهاند می‌گوید: «این است مفهوم قاطعیت انقلابی طبقه کارگر، او استثمارگران و دژخیمان را از بند می‌رهاند تا نابودشان کند...» (۳)

ما تعبیر این «قاطعیت» و این شیوه برخورد بین طبقات و این گفتار نامفهوم را به خود خواننده واگذار می‌کنیم.

۱ - ص ۵۱ - ۵۳ مصاحبه
۲ - مصاحبه ص ۵۱
۳ - مصاحبه

پیشرو و توده و حذف نقش توده‌ها در تاریخ است. ما نشان دادیم که رفقا و دیره ضرورت پیوند ارگانیک بین سلاح و پیشرو، بین مبارزه و عمل مسلحانه را جایگزین ضرورت پیوند ارگانیک بین توده و پیشرو کرده‌اند. ما نشان دادیم که رفقا تا آنجا پیش رفته‌اند که اعمال قهر را جلوه‌دار رخنه اپورتونیزم در جنبش کمونیستی دانستند از این نظر آنها رفیق مسعود را بطرز وحشتناکی به قهرا برده‌اند.

در نظر رفقا پیوند پیشرو با توده مهم است، ولی مهمتر از آن پیوند پیشرو با سلاح است. سراسر مصاحبه مملو از این ایده است. حقایق نشان می‌دهد، صرف بیان اینکه ما اصل عام، قیام گار توده‌هاست را انکار نکرده‌ایم مسأله‌ای را حل نمی‌کند. ما دوبار هم در بحث مربوط به تبدیل اشکال مبارزاتی بیکدیگر و هم در بررسی درک دیره از حزب، و فراموش کردن توده‌ها و سپردن نقش آنان به پیشرو مسلح را توضیح داده‌ایم. رفقا انکار می‌کنند که معتقد به «تئوری قهرمانان» هستند ولی از تئوریهای آنان، از دیدگاه‌های آنان، از عبارت «جسریک خود حزب است» هیچ استنتاج دیگری جز تئوری قهرمانان که پلخاف آن را در اعتقاد نارودینک‌ها رد نموده است به دست نخواهد آمد. او پیشرو را بین توده و دشمنانش حائل می‌کند. او پیشرو را سپر محافظ توده می‌داند. از نظر او پیشرو یک اهرم اعمال قهر بنفع توده‌ها است. از نظر ما پیشرو ستاد رهبری رزم پرولتاریاست.

چنانچه عمیق‌تر بمصاحبه نگریسته می‌شد بی‌شک نقد جامع‌تری از آن به دست می‌آمد و اگر چنانچه سانسور سنگینی که رفیق بر اندیشه‌اش روا داشته، لااقل در رابطه با سازمان مطرح نبود باز هم برخورد ایدئولوژیک با اندیشه‌ها برابتر می‌شد. او در حالیکه فکر می‌کند اندیشه‌اش برای جنبش کمونیستی حیاتی است آن را از هواخواهان مشتاق آن دریغ داشته است. ما از این برخورد متأسفیم - رفیق حتی مهمترین شماری را که فکر می‌کند باید در سطح جنبش طرح شود سانسور کرده است.

ما به همه رفقا یک بار دیگر مطالعه جدی این مصاحبه را توصیه می‌کنیم. به رفیق اشرف نیز توصیه می‌کنیم تا با نظر سانسوری که بر اندیشه‌اش روا داشته

این فرصت را برای همگان فراهم آورد تا آنچه را که او برای جنبش خلق عمده‌ترین و مهمترین پنداشته در تئوری و عمل انقلاب بکار گرفته شود. ما این عمل را نادرشان یک کمونیست می‌دانیم و به‌خوبی مصلحت. زیرا با این سانسور سنگینی که در این قسمت از حرف‌هایش اعمال داشته کمتر می‌توان به مقاصد و نظرات وی پی برد. براساسی شکفت‌آور است وقتی می‌بینیم فردی تا این حد «مقاصد و نظریات» خویش را چنانکه از لابلای متون پیداست دقیقاً با مقاصد و افکندش «طبقات حاکمه» پنهان ساخته است. چه خوب بود هر گاه او قبل از سانسور گفته‌هایش این سخنان بنیانگذاران سوسیالیزم علمی را بخاطر می‌آورد که: «کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می‌کنند که تنها از طریق ولزگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود از راه زور، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی برخورد بکنند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهد، ولی جهانی را به دست خواهد آورد».

«پرولتاریای جهان متحد شوید»

گسترده باد پیوند مارکسیست - لنینیستها با طبقه کارگر

پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک

گسترده باد وحدت جنبش کمونیستی

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

مرداد ۱۳۵۸